

ホセインよ



# کتاب نامه

شهریور ماه ۱۴۰۱ • شماره ۶



ویژه نامه تقریظ حضرت آیت الله العظمی خامنه ای  
بر کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب»

## فهرست



۳ شد آنچه باید می شد

۳

تقریظ حضرت آیت الله العظمی خامنه ای  
بر کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب»

۴

۶ کونیکورا خدا انتخاب کرده بود

۶

گفت و گو با حمید حسام؛ نویسنده کتاب

۱۲ حق کرامت الهی زن از منظر  
حضرت آیت الله خامنه ای

۱۲

مقاله ای از آقای علیرضا مختارپور قهرودی

۱۴ از هیوگوتاتهران

۱۴

۱۸ مادر شهیدی از سرزمین های شرقی

۱۸

گفت و گو با مسعود امیرخانی مستندنگار کتاب

۲۲ یک کتاب خاص

۲۲

گفت و گو با گل علی بابایی، پژوهشگر و  
مستندنگار دفاع مقدس

۲۴ العربیة: مهاجرة من بلاد الشمس

۲۴

English: *Immigrant from  
the Land of the Sun*

2

1

15

# کتاب نامه

شهریور ماه ۱۴۰۱ | شماره ۶

ویژه نامه تقریظ  
حضرت آیت الله العظمی خامنه ای  
بر کتاب مهاجر سرزمین آفتاب

✦ کتاب نامه، یادبود مکتوبی  
است که دفتر حفظ و نشر آثار حضرت  
آیت الله خامنه ای به شرکت کنندگان  
در مراسم رونمایی از تقریظ های  
رهبرانقلاب اسلامی بر کتاب ها  
اهدا می کند.

اینستاگرام و شبکه های اجتماعی:

@khamenei\_ir

تلفن: ۰۲۱-۶۱۰۱۴۱۰۷

@ پست الکترونیک:

info@khamenei.ir

پیامک: ۱۰۰۰۰۱۱۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی



دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای

KHAMENEI.IR

## مروری بر کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب»

# شد آنچه باید می شد

### 📌 زینب آزاد

برای خیلی از ما، ژاپن در حد نام کشوری است که در نقشه پیدایش می‌کنیم؛ اما برای خانم کونیکو یا مامورا (山村コニコ) زادگاه و سرزمین مادری است؛ بانویی که در زندگی شگفت‌انگیز خود عشق را در نگاه یک مسلمان ایرانی جستجو کرد و همه چیز برای او دگرگون شد. تقدیر زندگی آقای بابایی، همین است که برود و دست یک دختر ژاپنی که سختی‌های زیادی را تحمل کرده بگیرد و بیاورد ایران تا همسرش را تبدیل کند به نمونه بی‌بدیل، یک مادر شهید.

کونیکو یا مامورا که در یک خانواده مقید و متعصب بودایی بزرگ شده بود، یک باره به اسلام و تشیع رو می‌آورد و طبیعتاً، با مخالفت‌های خانواده مواجه می‌شود. اما چیزی که در «مهاجر سرزمین آفتاب» محسوس و ملموس است، پذیرش بی‌چون و چرای دین جدید، توسط یا مامورا و پیشروی قدم به قدم او در آموزه‌های دینی است.

کتاب مهاجر سرزمین آفتاب به دو بخش تقسیم می‌شود: ژاپن و ایران که هر کدام در جایگاه خودشان، جای بحث و گفت‌وگو دارند. بخش ژاپنش مختص کودکی و نوجوانی و جوانی کونیکو یا ماموراست؛ شاید این جمله معروف را بتوان اینجا مطرح کرد که: «وی در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد.» دقیقاً همین طور بود.

کونیکو در این کتاب روایت می‌کند که در جنگ جهانی، آمریکایی‌ها با بمباران شیمیایی، علناً ژاپنی‌ها را خلع سلاح کردند؛ در نتیجه، مردان ژاپنی یا باید سرباز آمریکایی‌ها می‌شدند یا کشور را تخلیه می‌کردند. در این میان، مردانی که نمی‌توانستند خفت اسارات را متحمل شوند یا جای دیگری برای سکونت نداشتند، اقدام به

هاراگیری کرده و طی مراسمی سنتی، شکم‌هایشان را دیدند؛ کاری که اسلام و حتی فرهنگ ایرانی، آن را نمی‌پسندد که انسان در مواجهه با مشکلات، بیاید و به راحتی، راه خودکشی را انتخاب کند و جان خود را بپازد. همین پیشینه ملی مذهبی و روحیه مقاوم بود که کونیکو را پس از روی آوردن به اسلام، به طور مضاعف، رشد می‌دهد. یا مامورا که پس از ازدواجش، نام «ملکه سبا» را برای خود انتخاب کرده بود، در ایران با یک فرهنگ جدید و مقتدر مواجه می‌شود. پاسخ به ابهامات کودکی او، زمانی محقق می‌شود که «سبا بابایی» سومین فرزند خود را راهی میدان نبرد می‌کند و به یگانه مادر شهید ژاپنی تبدیل می‌شود. اینجاست که تأثیر فرهنگ و دین و مذهب نمود پیدا می‌کند. اصلاً این طور در نظر بگیرید که اگر ژاپن و موقعیت‌های مختلف، مانند جنگ جهانی و بمب اتمی نبود، روحیه مبارزه در این دختر نهادینه نمی‌شد و تقدیر او در ایران و در جوار سفره انقلاب امام خمینی (ره)، رقم نمی‌خورد و به بلوغ فکری انقلابی نمی‌رسید. اگر دست تقدیر، دست او را نمی‌گرفت و نتیجه صبر و توکلش را در کیلومترها دورتر از وطنش، در تربیت یک شهید قرار نمی‌داد، جایگاه فعلی‌اش را در دنیا و آخرت، قطعاً نداشت و یگانه مادر شهید ژاپنی نمی‌شد. کتاب مهاجر سرزمین آفتاب با اینکه یک زندگی‌نامه است، اطلاعات خوب و مناسبی را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. زندگی‌نامه کونیکو یا مامورا درس زندگی نیست، حسن ختامی است برای رفتارها و هنجارهای دو فرهنگ متفاوت. حمید حسام در این کتاب به خوبی توانسته است با طراحی و ترسیم شرایط اجتماعی، این تفاوت را نشان دهد. 📌



خرید کتاب

مهاجر سرزمین آفتاب



## تقریظ حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای

بر کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب»

بسم الله الرحمن الرحيم

- سرگذشت پرماجرا و پرجاذبه‌ی این بانوی دلاور، که با قلم رسا و شیوای حمید حسام نگارش یافته است، جدّاً خواندنی و آموختنی است. من این بانوی گرامی و همسر بزرگوار او را سالها پیش در خانه‌شان زیارت کردم. خاطره‌ی آن دیدار در ذهن من ماندگار است. آن روز جلالت قدر این زن و شوهر با ایمان و با صداقت و باگذشت را مثل امروز که این کتاب را خوانده‌ام، نمی‌شناختم؛ تنها گوهر درخشان شهید عزیزشان بود که مرا مجذوب میکرد. رحمت و برکت الهی شامل حال رفتگان و ماندگان این خانواده باد  
اردیبهشت ۱۴۰۱

- ساخت فیلم براساس زندگی خانم بابائی حرکت مهم و مؤثری در جهت معرفی و آبروبخشیدن به خانواده‌ی اسلامی و مرد مسلمان است، و نباید از آن غفلت شود

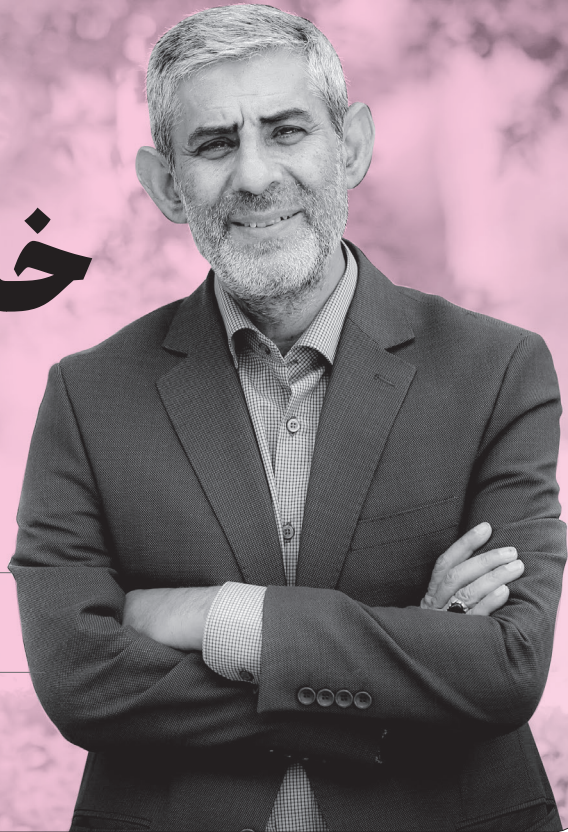


## بسم الله الرحمن الرحیم

- سرگذشت مهاجرات و پیر جاذبه‌های این بانو در حلاله، که با  
تکمیل رسالت و تیرای حیدریم نگاهش یافته است، جدا خوردنی  
و آموختنی است. من این بانوی گری و همسر بزرگوار او را  
سالها پیش در خانه‌شان زیارت کردم. خاطره‌ی آن بی‌دره  
در ذهن من ماندگار است. آن روز جهالت قدر این زن و مهر  
با ایمان و با صدفیت و باله‌ت را مسرورم که ای کتاب  
راخوانم، نمی‌توانم؟ تنها تو هر درختان سینه‌خیزان  
چون که حرا جذب می‌کورد. رحمت و برکت الهی شمر حال  
فشان و ماندگان این خنوار باد لب‌بیت ایضا  
- سافت نسیم بر آسوزندگی خانم بابا  
حرکت هم در تری دل‌بیت معرفت و آبرو  
به خنوازی اسدی در مرادمان است، و نباید  
از آن غفلت کرد

# کونیکورا خدا انتخاب کرده بود

• گفت و گو با حمید حسام؛ نویسنده کتاب



ونداند این سه کلمه چیست. می دانسته این دروازه ورود به تشریف به اسلام است.

خانواده ایشان بعد از اینکه متوجه می شوند دخترشان قرار است با یک ایرانی مسلمان ازدواج کند، دو اشکال برایشان پیش می آید؛ یکی اینکه ایران کجای جغرافیای دنیا است و دیگری هم ناآشنایی با اسلام است. در حد خیلی سطحی و روبنایی به اسلام شناخت داشتند تا این حد که یک مسلمان می تواند چهار تازن بگیرد و نمی تواند شراب و گوشت خوک بخورد. به همین خاطر، کره جغرافیایی در مدرسه را می چرخانند و ایران را پیدا می کنند که کجاست.

این در ذهن خانم بابایی فعلی و کونیکوری آن روز از اسلام بود؛ اما وقتی آرامش و سکون آقای بابایی در کلاس انگلیسی آموزشگاه را می بیند، این آرامش

✦ خانم بابایی یا به عبارات بهتر کونیکوری یا ما موراد نسبت با شما و امثال شما که رزمنده هستید از مسیر متفاوتی به انقلاب اسلامی و امام خمینی ره رسیده بود. این مسیر بدون مشکل و معضل نبوده است. قدری از این مسیر و مشکلاتش بگویید.

برای خانم بابایی از خم و راست شدن رکوع و سجود نماز که نمی داند چیست، سؤال ایجاد می شود و آشنایی اش با اسلام از اینجا گره می خورد. مباحث شرعی، اعتقادی و معرفتی در باورهای آقای بابایی خیلی عمیق و ریشه دار بوده، اما برای خانم بابایی به آن اندازه نبوده است. آن علاقه و عشق خاکی بوده، اما این هم نبوده که فقط گفته این سه کلمه را بدان

فقط برای این زن در جامعه ایران اتفاق افتاده است. این را با قاطعیت می‌شود گفت. ما مادر شهید پرخاطره زیاد داریم. ژاپنی مسلمان شده هم در ایران زیاد داریم، اما مادر شهید ژاپنی مسلمان شده فقط خانم کونیکو یامامورا است. به نظرم تمام بزرگی ایشان به این موضوع ختم نمی‌شود، چراکه خانم بابایی سفیر تمام عیار فرهنگی است. اگر ما خواهیم شخصیت ایشان و لایه‌های عمیق فکری‌اش را از طفولیت تا نوجوانی و هجرتش از ژاپن به ایران بررسی و کالبدشکافی کنیم، می‌بینیم که ایشان دو تا هجرت کرده است؛ یک هجرت جغرافیایی است که از ژاپن به ایران در سال ۱۳۳۷ اتفاق می‌افتد. یک هجرت هم اعتقادی است که از آیین شینتو که مرام‌نامه فکری بودائیت‌ها در ژاپن آن سال‌هاست به اسلام و شیعه تشریف پیدا می‌کند. هرچه زمان جلو می‌رود هجرت دوم معنای خودش را در کتاب بیشتر پیدا می‌کند و هرچه جلو می‌آید، درس‌هایی در قالب اتفاقات و حادثه‌ها برای این خانم پیش می‌آید که این‌ها از ایشان آدم متفاوتی را می‌سازد.

در آن سالی که ایشان در قالب مترجم با تیم نه نفره جانبازان شیمیایی هم سفر بود و ما را همراهی می‌کرد، صحنه‌ای در دانشکده اقتصاد هیروشیما اتفاق افتاد که فراموش نمی‌کنم. آنجا اولین صحنه مواجهه با زماندگان بمباران اتمی هیروشیما با بازماندگان شیمیایی دفاع هشت ساله ما بود. وقتی ماجرای بمباران شیمیایی عراق را از زبان بچه‌های شیمیایی ما برای ژاپنی‌ها ترجمه می‌کرد، ایشان گریه می‌کرد. این اشکی که به صورت خانم بابایی آمد برای من دروازه و دهلیز به دنیای بزرگی بود که باز شد و احساس کردم این تفاوت تفکر بودایی و اسلام و آیین شینتو و شیعه و زیستن در محیط ژاپن تا بیست سالگی و بعد در ایران می‌تواند در گفتار ایشان آشکار شود. من ابتدا این احساس را در مقام مترجمی از ایشان دیدم، اما بسامد این اشک را جای جای خاطراتش پیدا کردم. وقتی بمباران اتمی اتفاق می‌افتد، ایشان هفت سالش بوده است. این اتفاق آدم متعصبی از این آدم نمی‌سازد،

خانم سبا بابایی (کونیکو یامامورا)، مادر شهید محمد بابایی، بعد از طی یک دوره بیماری ۱۰ تیرماه ۱۴۰۱ دعوت حق را لبیک گفت. وی پیش از این در کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب» به بیان روایت زندگی و سرنوشت خویش پرداخته بود؛ کتابی که مورد تحسین رهبر معظم انقلاب هم قرار گرفت و تقریظی بر آن نوشتند؛ کتابی با یک سوژه یکتا و منحصر به فرد که تجربه جدیدی برای مخاطب ایرانی رقم می‌زند. یک خانم اهل ژاپن که با ازدواج با همسر ایرانی‌اش مسلمان شده و یک سال واندی بعد از ازدواج به ایران می‌آید تا شعله‌های انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله علیه را از نزدیک ببیند و شاهد حوادث متعددی از جمله دفاع مقدس باشد و یکی از فرزندانش را هم در همین راه تقدیم انقلاب اسلامی کند. رسانه KHAMENEI.IR به همین مناسبت به گفت‌وگو با آقای حمید حسام، نویسنده کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب» پرداخته است.

برایش خیلی جذاب و سؤال برانگیز می‌شود. ژاپنی‌ها در آیین‌هایشان خم شدن تا حد رکوع را در مقابل یک شخص دارند، اما وقتی ایشان رکوع و خم شدن کامل را می‌بیند که آدمی مقابلش نیست، این سؤال گره قصه‌ای قشنگی را ایجاد می‌کند که من این خط را دنبال کردم.

خانم بابایی نه با نگاه تعبیدی و خیلی عمیق دینی، بلکه با نگاه قشنگ اخلاقی و فطری اسلام را ابتدا می‌پذیرد؛ اما من یک چیزی را در ورای همه این‌ها احساس می‌کنم؛ اینکه این‌ها محاسبات زمینی و خاکی و قصه‌ای است که دارد در استان کیوتو اتفاق می‌افتد. انگار در صحیفه الهی قرار است اتفاقی رقم بخورد و آدمی کیلومترها آن طرف‌تر از ایران انتخاب شود و انعکاس دهنده خیلی اتفاقات بزرگی باشد که

می بیند. همان آدم است، بلکه عمیق‌تر! همه جا این الزام هست؛ مثلاً یک خاطره‌ای از مسابقات شترسواری در مصر در کنار اهرام مصر تعریف می‌کند که آنجا هر چه اصرار می‌کنند آقایی باید کنار شما بنشینند و شما دست او را بگیرید تا شتری که بلند می‌شود، شما را نیندازد، ولی نمی‌پذیرد. برای اینکه نشان بدهد که این شهامت را دارد، همان جوری که چادر هم سرش هست، وقتی شتر بلند می‌شود، دستش را با علامت پیروزی بالا می‌برد. خوب، این چیز ساده در وادی امر نشان می‌دهد، اما حکایت از آن نگاه عمیق معرفتی در مباحث فکری ایشان دارد. شاید بچه‌هایی که در دبیرستان دخترانه در همان سال‌های ۵۸ و ۵۹ محصل ایشان در نقاشی و خط و هنر بودند از او خاطرات این چنینی در موضوعات اعتقادی داشته باشند. در مباحث سیاسی و اعتقادی هم دقیقاً همان آدم ابتدای انقلاب بود. ایشان دوبار با حضرت امام و رهبر انقلاب دیدار می‌کند و بارها از این دیدارها برای من تعریف می‌کرد. یکی از قشنگ‌ترین صحنه‌های زندگی خودش را که همیشه در خاطراتش تعریف می‌کرد، همین دیدارها بود. نگاه ولایی در ایشان خیلی عمیق بود. ایشان سلسله ولایت را - از رسول خدا تا ولی فقیه - یک سلسله جاری و متصل می‌دید.

این‌ها حرف‌هایی است که ماها در فضای خودمان خیلی می‌گوییم و می‌زنیم، اما برای خانمی که فارسی بلد نبوده، کنار دو بچه‌اش زبان فارسی را کلاس اول مشق می‌کند و می‌خواند، او را خیلی خاص و منحصر به فرد می‌کند.

### ❖ به کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب» برگردیم.

این کتاب چند سالی است که نوشته شده و یکی از آرزوهای من این بود که علی‌رغم معرفی کتاب، این خانم معرفی و شناسانده بشود؛ چون با تمام وجود باورم این است که این آدم بی‌تکرار است. من با خیلی آدم‌ها ارتباط داشتم و در جنگ با آن‌ها زندگی کردم، اما برای هیچ‌کدامشان به جز این خانم تعصب این چنینی نداشتم؛ چون ایشان فردی یگانه و تک و منحصر به فرد بود. درباره تقریظ هم باورم این بود که حکمتی در این تقریظ بوده و حضرت آقا این حکمت را در این تقریظ نشان دادند که چقدر همه چیز را درست می‌بینند، این سوژه را چقدر دقیق خوب می‌شناسند و از تأثیرات سفیر فرهنگی به خوبی واقف‌اند.

نکته خیلی جالب کتاب برای من شخصیت پرننگ و پیامبرگونه آقای مرحوم اسدالله بابایی یزدی مؤمن ریشه دار است که خانمی که اعتقاد

فقط بغض و کینه به آمریکایی‌ها پیدا می‌کند و احساس ترحم خیلی زیادی به شهروندهای خودش ندارد؛ اما درباره دفاع مقدس جمله‌ای دارد که می‌گوید این دفاع به معنی واقعی مقدس بوده؛ چون برگرفته از معارف اعتقادی و دینی است. بعد در جمله‌ای عجیب‌تر می‌گوید من غرور شکست‌شده خودم در ژاپن را در فضای دفاع مقدس احیا کردم. این تقابل برای من خیلی زیبا بود.

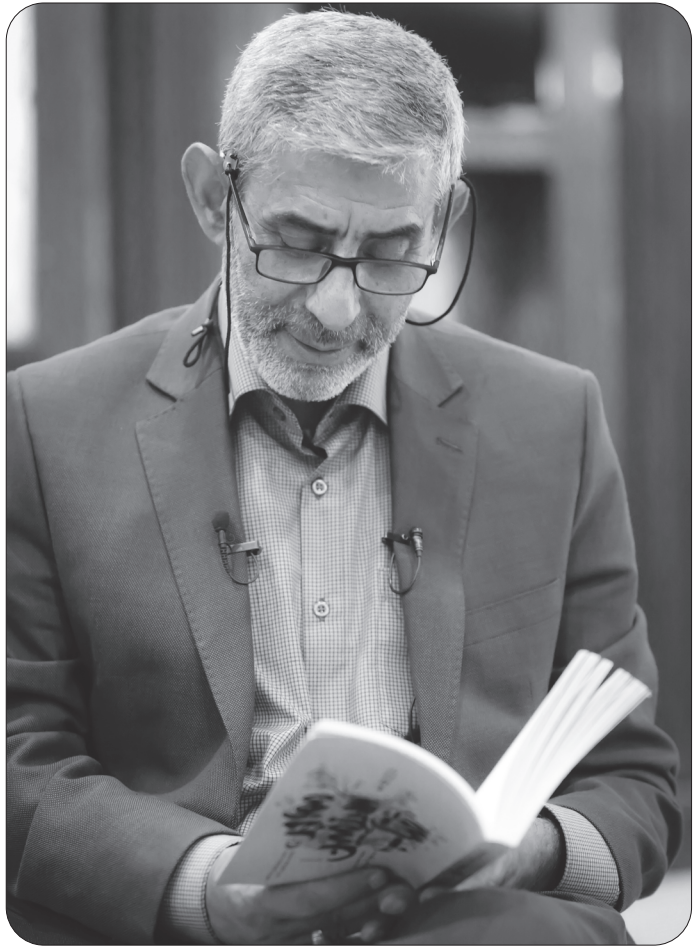
### ❖ **بغضی که از مباران اتمی هیروشیما شروع و در ادامه هم همراه ایشان بوده، ترجمه این بغض در زندگی ایشان بعد از تشریف به اسلام و ورود به ایران و انقلاب اسلامی چیست؟!**

بله، عمیقاً این بغض و حقد و کینه را داشت. شاید بعضی از اتفاقات در گذر زمان برای ما کم‌رنگ شده باشد، اما برای ایشان خیلی عمیق و ریشه‌دار بود و کوتاه نمی‌آمد؛ مثلاً، در بحث مدافعین حرم، شهید سلیمانی، دفاع از فرمایشات رهبر انقلاب و موضع‌گیری‌های مختلف و مباحث الزام و پایبندی به محرمات و واجبات، همان دختری بود که با چادر دارد در سال ۵۸ زیر سیم خاردارها سینه‌خیز می‌رود و آموزش



سینه‌زدن کردم و آن درد سنگینی که مثل کوه روی قلبم بود، یک‌باره آرام شد. می‌گویند مثل حضرت زینب برای این کار صبوری کردم. خب، این حرف را من اگر از صدها مادر شهید بشنوم به اندازه‌ای که از خانم کونیکو یا مامورا بشنوم برابرم جالب نیست. خیلی چیز عجیبی است. واقعاً نمی‌شود تعبیری برایش به کار برد. انگار خداوند ایشان را انتخاب کرده که از مقابل چشمش دنیایی از حوادث را عبور بدهد؛ هم خرداد ۴۲ را ببینند، هم بمباران اتمی هیروشیما را ببینند و هم پیروزی انقلاب اسلامی را ببینند. یا آن درگیری‌هایی که در خیابان نیروهوایی در مواجهه نیروهای گارد شاهنشاهی با افسران و همافران نیروهوایی است و ایشان از پشت بام تیر از دور و برش رد شود و کوکتل مولتوف بسازد، چیز عجیبی است. یا در صحنه انقلاب جزء اولین خانم‌هایی باشد که آموزش بسیجی ببینند و روی کارتش بنویسند عضو بسیج مستضعفین، کونیکو یا مامورا اهل ژاپن! این خیلی چیز جالبی است.

این موضوعات در کنارت اتفاقات عجیب‌غریب فرهنگی که بعداً برایش می‌افتد، به نظر من نشان می‌دهد که سرپل ارتباط ایران و ژاپن در موضوع



وحدانی ندارد، او را هنرمندانه و صبورانه با مشی و سلوک پیامبر در مسیر اسلام قرار می‌دهد و برگرفته از سوره سبا، اسمش را سبا و اسم دخترش را هم بلقیس می‌گذارد. ببینید چقدر این نگاه تعبدی است. این مال سال‌های ۳۷ تا ۳۹ است و هنوز خرداد ۴۲ اتفاق نیفتاده و نهضت امام شکل نگرفته است. هر کدام از موضوعاتی که آقای بابایی برای معرفی به خانمش با آن مواجه بوده مثل معرفی حجاب، آشنایی با نماز و حضرات معصومین، می‌توانسته روش‌های مختلفی داشته باشد، اما آن کاری که باید یک پیامبر بکند، او برای خانمش انجام داده است. من خیلی ابا ندارم از اینکه واژه پیامبری را برای آقای اسدالله بابایی به کار ببرم، چرا که واقعاً این‌گونه عمل کرده است و می‌بینم چقدر ریشه‌دار است. وقتی بچه‌اش به شهادت می‌رسد، مثل خیلی از مادران شهدا هاتفی در درونش به او می‌گوید که دارد اتفاقی برایت می‌افتد. وقتی خبر می‌شنود، خودش می‌گوید مثل مادران شهید ایرانی شروع به



بود که ایشان گرفت و آن‌ها همیشه از آن استفاده می‌کردند و به معنی واقعی کلمه برای هم‌آقا و خانم بودند.

## ❖ به عنوان موضع نهایی کمی هم از ملاحظات بگویید که در حین نگارش کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب» روبه‌رو بودید و سعی کردید آن‌ها را مدنظر قرار دهید.

مولوی تعبیری دارد که می‌گوید:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای

چند گنج دست یک روزه‌ای

یعنی اگر آب دریا را هم در کوزه بریزید به اندازه سهم یک روزه خودش گنجایش این را دارد، اما طعمش طعم دریاست؛ چون آبش آب دریاست. خاطرات خانم بابایی حکم دریا و کتاب‌کردنش حکم بردن در کوزه است؛ یعنی کتاب گنجایشی برای ظرفیت بیان حادثه‌هایی که برای این آدم گذشته ندارد؛ اما ما باید طعمی از طعم دریا را به خواننده بچشانیم. از این جهت من کار خیلی دشواری داشتم و با دوست عزیزم آقای مسعود امیرخانی که در معیت و همراهی هم این کار را انجام دادیم و جلو بردیم این بود که این همه حادثه‌ها و اتفاقات را چطور در زنجیره مرتبط با هم و در توالی قصه‌ای که انسجام و اندام‌وارگی داشته باشد، بیاوریم. شما وقتی مصاحبه می‌گیرید، مجموعه‌ای از اقبال پراکنده و گاه متعارضی کنار شما قرار می‌گیرد. یک دست‌کردن و انسجام بخشی آن، کار ساده‌ای نیست. از این جهت، من رئوس اتفاقاتی که برای ایشان افتاده، نه فقط اتفاقات ظاهری که به چشم مشاهده می‌شده، بلکه اتفاقاتی که در درونش می‌افتاده را بازگو کردم. خود ایشان می‌گویند من اسرار زندگی‌ام را که اسرار درونم هست، برای حسام بازگو کردم. من قصه زندگی عاشقانه‌شان و آشنایی با شوهرشان را به این حدی که برای بنده گفت قبلاً برای خیلی‌ها نگفته بود. این نکته خیلی مهمی است که ما در بحث نگارش چنین چالشی را داشتیم.

مصدومین شیمیایی یکی از ارکان خیلی قوی اش خانم سبا بابایی است.

## ❖ در روند نگارش کتاب با چه مفاهیم و موضوعات جالبی روبه‌رو شدید که در ذهن شما ماندگار شده است؟

وقتی این کتاب قبل از تقریظ این تعداد چاپ شود، فقط و فقط به این برمی‌گردد که برای مخاطب این شخصیت جذاب بوده و این سوژه آن‌ها را همراه کرده است. البته من به قصه‌ها و حادثه‌ها فقط اکتفا نکردم. می‌دانستم که برای خواننده کتاب آشنایی با آیین‌ها و سنت‌های ژاپن جذاب است. در این قصه سعی کردم از مجرای روایت‌های خانم بابایی و مقداری تحقیقات پیرامونی ورود عمیقی به آشنایی با زبان و یادگیری هنرهای دختران ژاپنی قبل از ازدواج داشته باشم. این موضوعات برای خوانندگان خیلی جذاب بوده و در بازخوردهایشان در فضاهای مختلف این‌ها را خواندم؛ اما گل مباحثشان هنر آقای بابایی است که به نظرم فصل مشترک سلیقه‌های مختلف بوده و اسم این مرد به تعبیر خانم بابایی فقط آقا بوده است.

خانم بابایی اولین کلمه فارسی که یاد می‌گیرد آقا و خانم است. آقای بابایی به ایشان می‌گوید از این به بعد من شما را خانم صدا می‌کنم و شما می‌توانید من را آقا صدا کنید. به همین خاطر ایشان کلمه آقا را برای آقای بابایی به کار می‌برد. در گفت‌وگوهایی که من با خانم بابایی داشتم، به ایشان گفتم تکرار واژه آقا خواننده را مقداری خسته می‌کند و ما در فرهنگمان آقا را آدم بالاسر می‌دانیم و آن صمیمیت در گفت‌گو و مواجهه زن و شوهر کم‌رنگ می‌شود، اگر اجازه دهید گاهی از زبان شما ایشان را اسد خطاب کنم. ایشان خیلی محکم به من گفت تا روز آخر یک بار ایشان را اسد یا اسدالله صدا نکردم! ایشان تا آخر برای من آقا بود و من برای ایشان خانم بودم. این قضیه برای من خیلی جذاب و زیباست. این دو کلمه اولین کلماتی

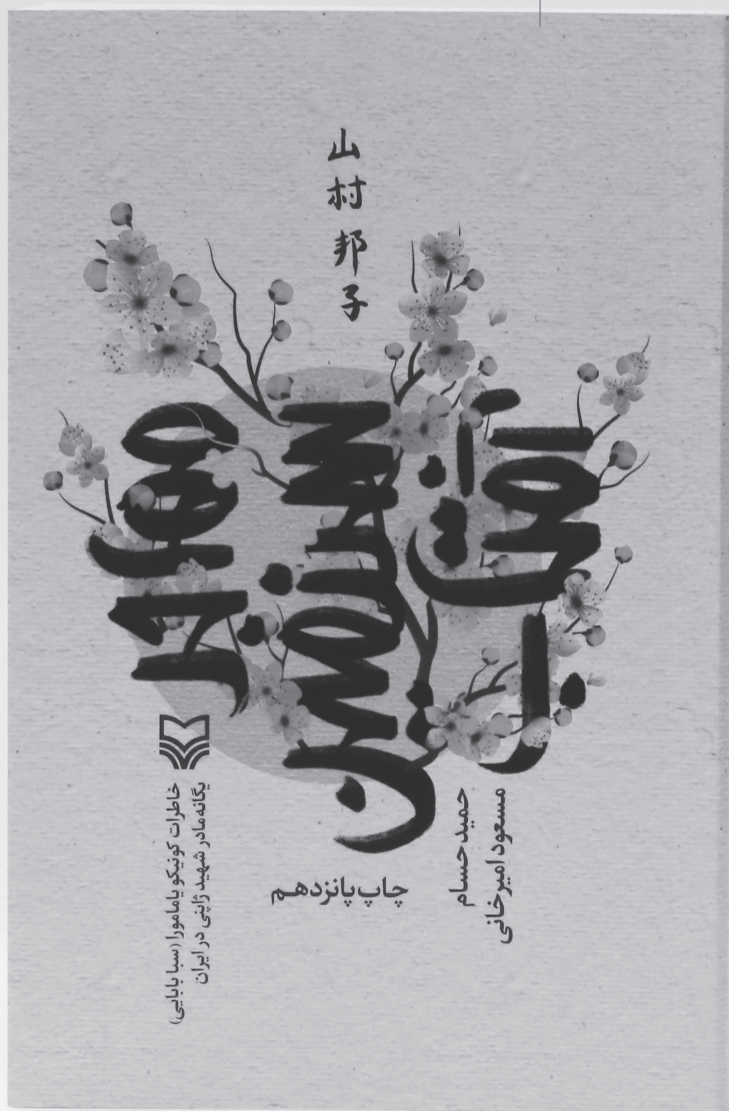
هم‌فکری ایشان بنا را بر این گذاشتیم که یک زبان ساده در روایت انتخاب کنیم که قابلیت ترجمه به زبان‌های مختلف را هم داشته باشد.

ما در مباحث تاریخ شفاهی و خاطره باید زنگ صدای راوی را به گوش خواننده برسانیم؛ یعنی شخصیت نویسنده خودش را در قالب کلمات پنهان نکند و به خواننده تحمیل کند. من تعمداً این زبان روان را انتخاب کردم که خانم بابایی در ذهنیت خواننده کتاب پررنگ شود و او را ببیند که این قاعده الزام‌آور در نگارش هم هست. ✦

نکته بعدی اینکه ایشان در سن هشتاد سالگی خیلی از اتفاقات را به شکل کلی یادش بود و ما ناچار بودیم که روایت‌های پیرامونی را از همراهان، خانواده و حتی هم‌رزم‌های محمد بشنویم و بعد با خانم بابایی بررسی کنیم؛ چون روایت متنی است و جایی در پاورقی و پی‌نویس ندارد، جایش در متن روایت است که از زاویه دید راوی باید بیان شود. در واقع، آن گزیده‌کاری باید اتفاق بیفتد، اما چیزی از قلم نیفتد. این کار سختی بود. من می‌توانستم برشی از زندگی ایشان بیاورم، اما این کار را نکردم؛ چون می‌خواستم خواننده با همه اتفاقات

زندگی ایشان آشنا شود؛ مثل رنگین‌کمانی که بعد از یک صبح بهاری طبیعت را نقاشی می‌کند و رنگ‌های مختلف را کنار هم می‌گذارد، چشم خواننده از دیدن این همه اتفاق لذت ببرد.

نکته پایانی که جا دارد بنده بگویم این است که کار این‌چنینی تیمی است. قبل از بنده، افراد متعددی طی سی سال سراغ ایشان آمده بودند که خاطراتش را بنویسند، ولی ایشان اجازه ندادند؛ اما وقتی کتاب «سفر به روایت سرفه‌ها»، ماجرای آن‌ه‌ها را نوشتیم، ایشان اجازه داد که خاطراتش را بنویسم. البته من بدون همکاری و همراهی آقای مسعود امیرخانی نمی‌توانستم این کار را انجام دهم. همان‌طوری که در مقدمه کتاب هم گفته‌ام، آقای امیرخانی گام اول و اصلی را با حوصله و صبوری در گرفتن مصاحبه با ده‌ها نفر انجام داد؛ ضمن اینکه اشراف خیلی خوبی هم روی مباحث ترجمه دارد، با





# حق کرامت الهی زن

## از منظر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای



• مقاله‌ای از آقای علیرضا مختارپور قهرودی (متن کامل در RDR.KHAMENEI.IR بخوانید)

♦ بیان ویژگی‌ها و نقش ماندگار و مؤثر زن در جامعه و تاریخ، به مناسبت رونمایی از تقریظ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله) بر کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب» زندگی نامه خانم کونیکو یا مامورا مادر شهید ژاپنی تبار دفاع مقدس تشریح این نقش، در مکتب اسلام از منظر رهبر معظم انقلاب رامی‌توان در چند محور زیر خلاصه کرد.

می‌شود که دیدگاه غرب که علیرغم تبلیغات ظاهری فراوان نشان‌دهنده انحطاط فکری و اخلاقی و حقوقی دیدگاه مادی درباره زنان می‌باشد نیز طرح شود. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دیدگاه غرب درباره زنان و حقوق و شأن او را در ده عنوان به شرح زیر بیان کرده‌اند.

- ۱ موجود درجه دوم دانستن زن
- ۲ هویت تبعی زن در خانواده
- ۳ استفاده از زن برای امور مادی
- ۴ استفاده از زن برای تبلیغ سبک غربی در مد و آرایش و مصرف
- ۵ آزادی جنسی را به عنوان رکن تمدن دانستن و ظلم به زنان از این طریق
- ۶ نگاه ابزاری به زن
- ۷ خشونت نسبت به زنان از نظر جسمی و روحی
- ۸ تجارت و قاچاق زنان
- ۹ تحقیر زنان
- ۱۰ عدم توانایی شعارهای غربی در آزادی و احترام به حقوق زن

### ♦ وظایف خطیر زنان در مقابله با فرهنگ غرب

رهبر معظم انقلاب اسلامی با توجه به ده محور فوق، ده

### ♦ توصیف ویژگی‌ها

♦ از نظر معرفتی و معنوی: نه تنها هیچ تفاوتی میان زن و مرد در کسب علوم بشری و معارف الهی وجود ندارد بلکه در بسیاری از زمینه‌های معنوی پیشگامی از آن بانوان است. اسلام به کرامت ذاتی زنان قائل است.

♦♦ از نظر سیاسی، اجتماعی: زنان همچون مردان در تمامی حوزه‌های سیاسی اجتماعی مسئولیت دارند و حق بیعت زنان به رسمیت شناخته می‌شود.

♦♦♦ از نظر اقتصادی: حق مالکیت و استقلال اقتصادی زنان در اسلام حقی رسمی و تثبیت شده است.

♦♦♦♦ از نظر نقش خانوادگی: علاوه بر حق انتخاب همسر، زن در اداره خانواده و تربیت فرزند نقش اصلی و محوری دارد و ضمن برخورداری از حقوق ویژه، شریک و همراه همسر در زندگی محسوب می‌شود نه تابع او.

### ♦ ابعاد و جلوه‌های فرهنگ غرب در نگاه به زن و شأن او

با توجه به گفته مشهور تعرف الاشیاء باضدادها، درخشش و علو دیدگاه اسلام درباره زنان، زمانی روشن تر

و دغدغه ترویج فرهنگ نورانی مکتب اسلام و تعالیم قرآن کریم و از جمله افتخار شهادت فرزند دلبنده در جبهه‌های حق در برابر باطل، این مادر شهید را به مقامی می‌رساند که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، نشان دادن ابعاد زندگی مجاهدانه این مهربانو و خانواده جلیل‌القدر او را آبروی بخشی به خانواده اسلام می‌دانند. ❖

وظیفه را برای زنان مسلمان انقلابی بر شمرده‌اند و فعال شدن بانوان در این موضوعات را انتظار دارند.

- ۱ مسئولیت مهم و درجه اول بانوان در شناسایی شأن اسلامی زن و دفاع از آن
- ۲ عدم تسلیم در برابر اغوای فرهنگ غرب در موضوع نگاه ابزاری به زن
- ۳ انتقال و تفهیم پیام عملی زنان ایران به جامعه بانوان دنیا در خصوص عدم تلازم تحصیل با رعایت موازین اخلاقی
- ۴ زدودن باورهای فرهنگ غلط غربی در موضوع حجاب و مد و مصرف‌گرایی
- ۵ اتخاذ موضع فعال نسبت به موضوع زن، حقوق بشر و آزادی و عدم انفعال
- ۶ لزوم به چالش کشیدن غرب درباره حقوق زن و حفظ کرامت او
- ۷ ایستادگی مجدانه در برابر منطق هوچیگرانه غرب در تحقیر زن
- ۸ روحیه تهاجمی در مقابله با زورگویان بین‌المللی در موضوعات مختلف از جمله حجاب
- ۹ طلبکاری از غرب در موضوع زن
- ۱۰ درک کامل و دقیق دیدگاه اسلام در موضوع زن و تصحیح و تصحیح نظرات باطل فرهنگ غربی در این خصوص

خانم کونیکو یامامورا در مرداد سال ۱۳۹۱ نامه‌ای با دستخط خود خطاب به رهبر انقلاب اسلامی نگاشته و در آن خود را قطره‌ای در دریای خروشان نهضت اسلامی می‌خواند و پس از ذکر تلاش خود در جهاد فرهنگی و تقدیم فرزند شهیدش محمد به قافله شهدای دفاع مقدس و افتخار حضور خود در اردوهای دانشجویی، کاروان جانبازان شیمیایی و راهیان نور و مجمع جهانی اهل بیت، هدف تمام تلاش‌های خود را اثبات خادمی برای نهضت امام خمینی علیه السلام برمی‌شمارد و سپس به بیان دیدگاه‌ها و طرح‌ها و امیدهای خود برای جاری ساختن امواج بیداری عقول در جهان و تاشرفی‌ترین کرانه دنیا می‌پردازد.

با خواندن این نامه، هر خواننده‌ای به این باور می‌رسد که این متن نوشته یکی از شخصیت‌های فرهنگی با سابقه در حوزه بیداری اسلامی است که دغدغه‌ای جز صدور انقلاب اسلامی

و گسترش فرهنگ ناب شیعی ندارد

و تنها راه بیداری اسلامی را جهادی

فرهنگی می‌داند. مروری بر زندگی پر

فراز و نشیب مرحومه کونیکو یامامورا

در طول حیات بیش از هشت دهه و حضور

در صحنه‌ها و عرصه‌های متعدد معرفتی

و مجاهدتی و انسان‌دوستانه و حق‌طلبانه



# از هیوگ

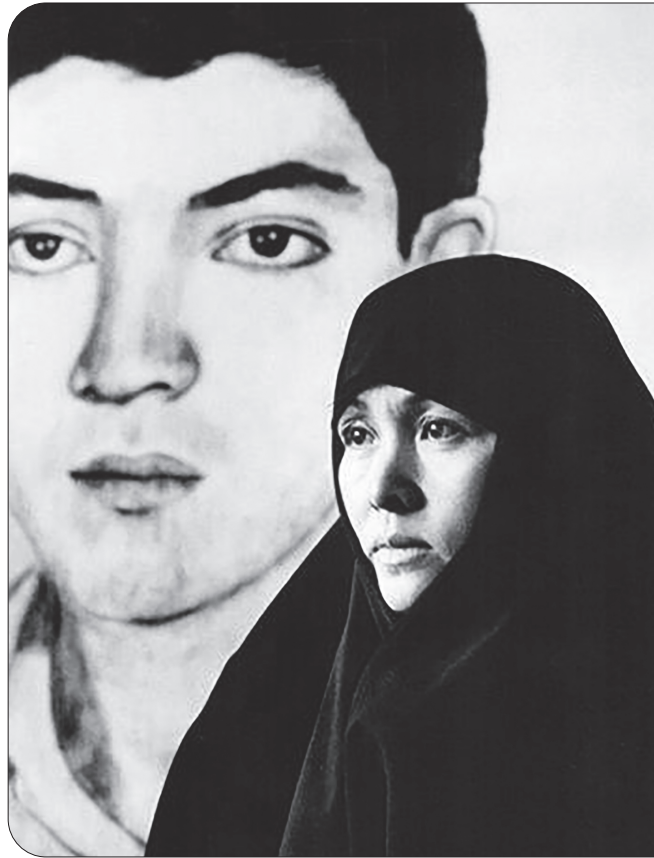
## نگاهی به زندگی خانم سب

این زن، مثل خیلی از مردم دنیا، داشت در کشوری دور از مرزهای ایران، خیلی دور، زندگی اش را می‌کرد. نه فارسی بلد بود، نه چیزی از اسلام می‌دانست، نه در دورترین خیال‌هایش حتی گمان می‌کرد یک روز پا به سرزمینی بگذارد که آداب و رسوم و دین و پوشش مردمش از زمین تا آسمان با میهن او فرق می‌کند. اما تقدیر پرفراز و نشیبی انتظار وی را می‌کشید. این تقدیر، نه فقط شبیه یکی از آن ترانه‌هاست که مادران ژاپنی، زیر سایه شکوفه‌های درخت گیلاس، برای دختران چشم‌بادامی‌شان می‌خوانند، نه فقط شبیه قصه‌هایی که مادران ایرانی پیش از خواب به گوش فرزندان‌شان لالایی اش می‌کنند؛ بلکه شاید تلفیقی از دو.

کونیکو یامامورا خودش این تقدیر را این‌طور وصف کرده: «نامم را دوست داشتم و خانواده‌ام و وطنم را و حتی آن شناسنامه ژاپنی‌ام را که روزی روی صفحه آخرش علامت ضربدر خورد؛ علامتی که نشانه مرگ است یا ترک وطن و چه می‌دانستم که دست تقدیر، مرا از شهر «اشیا»، از توابع «کوبه»، استان «هیوگو»ی کشور ژاپن، به سرزمین ناشناخته‌ای می‌برد و نام و هویت دیگری پیدا می‌کنم با شناسنامه‌ای دیگر.»

در این یادداشت، می‌خواهیم به این قصه شرقی‌نگاهی بیندازیم. برای این که نگاهمان آن‌قدر وسیع شود که هم کونیکو یامامورا را دقیق تماشا کند، هم «سبا بابایی» را (که اندکی بعد، با او آشنا خواهیم شد)، باید اول سری به اشیا بزنی؛ به خاک حاصلخیز و کوه‌های سرسبز انبوهی که کودکی کونیکورا تماشا کردند.

کونیکو یامامورا، روز دهم ژانویه ۱۹۳۹ میلادی به دنیا آمد؛ یعنی درست سال شروع جنگ جهانی دوم. زندگی او هم مثل همه مردم سرزمینش، با این جنگ گره خورده. او از کودکی آموخته بود موقع شنیدن نفیر موشک‌های



بهشت زهرای تهران را در دهنتان مجسم کنید؛ دشتی وسیع با درختان متعدد در گوشه و کنار که بر مزارها سایه انداخته‌اند. بخشی در این آرامستان که با بقیه قسمت‌ها فرق می‌کند. آن‌جا، آرامگاه کسانی است که مرگ به سراغشان نیامده، بلکه به پیشواز مرگ رفته‌اند. جان‌شان را گرفته‌اند کف دستشان و آن را برای آرمانی بزرگ، فدا کرده‌اند. ما با این قطعه کار داریم. در همین قطعه، کنار یکی از آن سنگ‌های سیاه و سفید، زنی را می‌بینید که چهره‌اش حتی از دور، به ایرانی‌ها نمی‌خورد. نزدیکش اگر شوید، چشم‌های بادامی و چهره شرق آسیایی‌اش را می‌بینید. به سنگ قبری که کنار آن نشسته و اشک‌هایش بر آن چکیده، نگاه کنید. آن وقت، هم نام خودش را می‌فهمید، هم درمی‌یابید که چرا آن‌جا نشسته. او (کونیکو یامامورا) ست، تنها مادر شهید ژاپنی در ایران. نشسته تا برای پاره تنش دعا و قرآن بخواند؛ برای «شهید محمد بابایی»، پسر نوزده‌ساله‌اش.





# وتاتهران

بابایی (کونیکویامامورا)

آمریکایی، کلاه پارچه‌ای اش را محکم روی سرش بکشد؛ «کلاهی که از جنس پارچه و داخلش از پنبه بود که اگر انفجاری رخ داد، از برخورد سنگ و چوب و سایر اشیا به سروصورت جلوگیری کند.» این کلاه پارچه‌ای اما حریف ۳۲۵ بمب افکن ب ۹ ارتش آمریکا که توکیو را با خاک یکسان کرد، نمی‌شد. وقتی «پسر کوچک» و «مرد چاق»، دو بمب اتمی آمریکایی بر سر هیروشیما و ناکازاکی فرود آمدند، زور کلاه فولادی هم به انفجار اتمی که قدرتی برابر هزاران تَن تی ان تی داشت، نمی‌چربید. دختر سرزمین آفتاب، در روز حمله اتمی آمریکا، انگار خورشید را دو بار در آسمان کشورش دید. بعد، نوبت تماشای سربازان آمریکایی بود که در خاک ژاپن قدم می‌زدند، خاکستر مردگان انفجار را جا رو می‌کردند و به دوشیزگان ژاپنی، پیشنهاد تن فروشی می‌دادند.

از این جاکه این قصه را نگاه می‌کنیم، نفرت از جنگ، وجود کوچک کونیکوی ژاپنی را فراگرفته. پس چه می‌شود که او سال‌ها بعد، خودش نیروی پشتیبان نبردی دیگر می‌شود؟ چه می‌شود که رضا می‌دهد پسرانش در خط مقدم جنگی نابرابر، بجنگند؟

«اسدالله بابایی»، بازرگان جوان و مؤمن ایرانی، تقدیری بود که خدا سر راه کونیکوی بیست و یک ساله گذاشت. وقتی برای اولین بار کونیکو آقای بابایی را دید، وی در حال دعا کردن و ادای نماز بود. به گفته خود خانم کونیکو یامامورا در آن لحظه علاقه‌ای از جنس عشق در نگاه اول در دل وی به وجود آمده بود، اما چیز دیگری هم ذهن و قلب کونیکو جوان را به خود مشغول کرده بود و آن نماز مسلمانان بود. در فرهنگ ژاپنی و آیین شینتو تعظیم در برابر فرد و یا افراد و اشیا پدیده‌ای رایج بود، اما آنچه قلب و ذهن کونیکوی جوان را به شدت متوجه خود کرده بود آن بود که جلوی آقای بابایی مسلمان فردی نبود و از این رو تعظیم وی

برای فرد یا شیئی نبود. خانم یامامورا بعدها این موضوع را اینگونه توصیف میکند، «به یاد دارم روزی از فلسفه نماز پرسیدم. در جوابم، او از صحبت کردن با خدا و نحوه ارتباط با خالق هستی حرف زد و گفت: «نماز سخن گفتن مخلوق با خالق یکتاست.» این برای من، که در آیین شینتو به خدایان متعدد معتقد بودم، حرف تازه‌ای بود. به هرکسی که می‌خواستیم احترام کنیم، در مقابلش تعظیم می‌کردیم. اما آقای بابایی گفت: «رکوع و سجده در مقابل خالق هستی شکرگزاری در مقابل نعمتی است که خالق در همه امور به ما بخشیده. همه انسانها مخلوقند و نباید به کسانی که نعمتی به ما نداده‌اند، و خود بنده خدا هستند، تعظیم کنیم.» همین موضوع، همین روح توحیدی جاری در جهان بینی اسلامی باعث شد تا کونیکوی جوان مسیر حرکت معنوی جدیدی را آغاز کند؛ حرکتی که در ادبیات اسلامی از آن به عنوان «هجرت» یاد می‌شود.



داشت: «سبا بابایی».

سباکنار بقیه مردم، با امام خمینی دیدار کرد. از آن دیدار، این طور می‌گوید: «نژاد ما به گونه‌ای بوده که از نقل یک واقعه، برخلاف ایرانی‌ها، چندان احساساتی نمی‌شدیم، اما آن روز درحالی که اشک در چشمانم حلقه زده بود، از امام برای شوهرم تعریف کردم و گفتم دوست داشتم من هم یکی از آن جماعت پاسدارانی باشم که جلوی امام ایستاده بودند که اگر ساواکی‌ها تیراندازی کردند، تیر به من بخورد!» هنوز شیرینی تحقق انقلاب، این رؤیای بزرگ، زیربان مردم ایران خوب مزه نکرده بود که دشمنی بزرگ‌تری از راه رسید. رژیم بعث عراق، به رهبری صدام حسین، با حمایت مستقیم آمریکا، به ایران حمله کرد. سبا باز هم پرواز بمب‌های آمریکایی را بر فراز آسمان بالای سرش می‌دید. این بار اما تجربه پیشین برایش بود و می‌دانست چاره در تسلیم نیست. پس آستین بالا زد. کنار زنان غیور ایرانی، به پشتیبانی جبهه‌ها آمد. با نقاشی‌ها و پوستره‌ایش، با فعالیت‌های حمایت‌گرانه‌اش در مسجد محله برای کمک به رزمنده‌ها، حتی با ملحفه‌های سفید خانه‌اش برای بستن زخم مجروح‌ها، در این دفاع مشارکت کرد.

کونیکو با خانواده کوچکش، از کشوری که بودا را در معبد شینتوی آن عبادت می‌کرد، به ایران آمد و آموخت چگونه نماز بخواند و کلمات خدا را در کتابش، قرآن، بفهمد و به آن‌ها عمل کند. آشنایی کونیکو با این مفاهیم، مقارن شده بود با زمانی نفس‌گیر و مهم در ایران؛ زمان قیام امام خمینی (ره) در برابر رژیم سلطنتی؛ آن هم به پشتیبانی مردمی که از شکنجه‌ها، فقر، تبعیض، قتل‌ها، فساد و ظلم خاندان شاه خسته بودند و دلشان یک حکومت اسلامی و مردمی بر پایه عدل، اخلاق و انسانیت می‌خواست.

خانواده کوچک کونیکو، از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ شمسی، پایه‌های نهضت مردمی امام خمینی آمدند، مبارزه کردند، شعار دادند و کنار مردم ایستادند تا خواسته‌شان که انقلاب اسلامی ایران بود، محقق شود. او تجربه پرفراز و نشیب را با فرزندانش این طور در میان می‌گذاشت: «برای همسر و فرزندام مقایسه‌هایی بین شرایط سیاسی ژاپن پس از بمباران هیروشیما و ناکازاکی با شرایط ایران کردم و گفتم همان‌گونه که امروز مستشاران آمریکایی بالای سر ارتش شاهنشاهی هستند و بر آن‌ان آقای می‌کنند، پس از جنگ جهانی دوم، آمریکایی‌ها به همین شکل بالای سر مردم ما چوب تنبیه گرفتند و به خیال خودشان آقای کردند». این تجربه‌ها و همدلی‌ها سرانجام مردم را به شادی پیروزی انقلاب رساند. کونیکو از این شادی این طور می‌گوید: «ایرانی نبودم. از خاور دور، از سرزمین خورشید تابان آمده بودم، اما غرور شکسته شده‌ام در هیروشیما و ناکازاکی را این جا، هزاران کیلومتر دورتر از سرزمین مادری‌ام، باز یافتیم.» حالا دیگر کونیکو یا مامورا در ایران، هویتی ایرانی



را به جبهه فرستاد تا مین‌هایی را که بعضی‌ها ناجوانمردانه در خاک ایران کاشته بودند، خنثی کند. حین یکی از همین عملیات‌های تخریب بود که گلوله‌ای مجرمانه جوان او را شکافت و روح بلند قهرمانش را به آسمان برد. به بهشت زهرای تهران برگردید. با خیالتان، نزدیک تریباید. این زن شرقی را خوب تماشا کنید. او پس از جنگ، متوقف نشد. متوقف نشد، چون هربار که به یاد مجروحان بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی می‌افتاد، جانبازان شیمیایی سردشت ایران را جلوی چشم‌هایش می‌دید. زنان و مردان بی‌گناه ایرانی، با بمب‌های شیمیایی عراق، مجروح شده بودند. کونیکو، سبا، این یگانه مادر شهید ژاپنی، ایستاده در نقطه تلاقی دو خاک، در اشتراکی تلخ و جانکاه میان دو کشور. او تا آخرین روز زندگی، برای تبیین ظلمی که بر این دو خاک رفته، گفت و نوشت و ترجمه کرد و کشید و هرگز دست از مبارزه برنداشت.

از مبارزه برنداشت. مرحومه سبا بابایی مادر شهید محمد بابایی جمعه ۱۰ تیر ۱۴۰۱ به دلیل ضایعه تنفسی در بیمارستانی در تهران درگذشت. مزار وی در قطعه ۴۵ که مخصوص والدین شهدا است، قرار دارد.

«حمید حسام»، نویسنده خوب ایرانی به سراغش رفت، هفت سال از نزدیک خاطرات او را شنید و پایه‌های تجربه‌هایش قدم زد تا زندگی‌نامه‌نوشتی از دل زیست سرشار او خلق کند. کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب» که به همت انتشارات «سوره مهر» چاپ شده، عصاره زندگی سبا بابایی است. همه نقل قول‌هایی که در این نوشتار خواندید، از همین کتاب برآمده است. ❖



پس شوق مبارزه در راه حق و عدالت و دفاع از وطن و ملت را در دل پسرانش گذاشت. «محمد بابایی»، پسر نوجوان سبا، می‌خواست مثل برادرش، سلمان، به جبهه برود. محمد، تیزهوش و باانگیزه بود. برادرش در پشت بام خانه، آزمایشگاه کوچکی داشت و آن‌جا شیمی می‌خواند. استعداد مثال‌زدنی محمد نوید آینده‌ای درخشان علمی برای وی را به همراه داشت. اما تجاوز عراق، این فرصت را از او گرفت.

سال‌ها پدرش، اسدالله، آیات قرآن را در وصف مؤمنان آنانی که برای دفاع از حق و عدالت جان خود را فدا می‌کردند خوانده بود و از ایثار آن‌ها برایش خوانده بود. ایستادن مقابل ظلم و دفاع از مردم مظلوم بی‌گناه، آرمان محمد بود. می‌خواست سوادش را برای دین خرج کند. بدون شک راهی کردن فرزند به جبهه‌های جنگ برای هر مادری امری بسیار سخت است و قطعاً این موضوع در مورد خانم بابایی نیز همین‌گونه بوده است. اما شاید پیمودن این مسیر برای خانم بابایی که از پیش مسیر مشابه گذراز تعلقات را به خوبی پیموده بوده است، غیرممکن نباشد. پس خودش موهای پسرش را کوتاه کرد، برایش دعا کرد و او



# گفتگو با مستندنگار کتاب مهاجر سرزمین آفتاب مادر شهیدی از سرزمین‌های شرقی

◆ سیزدهمین مراسم پاسداشت ادبیات جهاد و مقاومت، به رونمایی از تقریظ رهبر معظم انقلاب بر کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب» اختصاص پیدا کرده است. راوی این کتاب خانم کونیکو یا مامورا است که بعد از اسلام آوردن و ازدواج با همسر ایرانی اش، نام سبا بابایی را برای خود برگزید. آقا و خانم بابایی در مبارزات علیه رژیم پهلوی حضور فعالی داشتند. در سال‌های دفاع مقدس هم، یک فرزندشان را تقدیم دفاع از انقلاب اسلامی کردند. رسانه KHAMENEI.IR به همین مناسبت، به گفت‌وگو با مستندنگار و گردآورنده این کتاب پرداخته است.

و من همیشه به ایشان، به شوخی می‌گویم که ما همچنان، همان دفتر شما را در تهران حفظ کردیم. ایشان پیشنهاد دادند که اگر امکان دارد، من گفتگوها را شروع بکنم و با خانم بابایی ارتباطی بگیرم و مصاحبه‌ها انجام بشود تا ان شاء الله ابتدا خاطرات را بگیریم و بعد برای نگارشش هم تصمیم‌گیری کنیم و این اتفاق هم افتاد. ارتباطی برقرار شد و این افتخار نصیب من شد که در کنار آقای حسام، خاطرات این بانوی فرهیخته و فرهنگی و مؤمن را بتوانیم کار بکنیم. حدود دو سال کار پژوهش و بعد هم نگارشش طول کشید.

## ◆ نقطه شروع طرح کجا بود؟

قبل از اینکه با آقای حسام بتوانیم خدمت ایشان برسیم، سعی کردیم یک مقدار راجع به خود کشور ژاپن، اطلاعاتی پیدا بکنیم. راجع به شهری که ایشان در آنجا به دنیا آمده بود، شهرهای اطرافش، آنچه بر ژاپن در فضای جنگ جهانی گذشته بود؛ چون یک مقطعی از دوران کودکی ایشان، با پایان جنگ مقارن شده بود و خب می‌طلبید که ما این اطلاعات تکمیلی را پیش از اینکه خدمت ایشان برسیم، به دست بیاوریم و دستمان پر باشد؛ مثلاً اینکه اصلاً زبان‌شان چیست؟ من خودم به آقای حسام می‌گفتم باید انگلیسی با ایشان مصاحبه بکنم. نمی‌دانستم که

## ◆ به عنوان سؤال اول، از همگام شدن با آقای حمید حسام بگوئید و اینکه چه تقسیم‌کاری بین دو نویسنده این کار وجود داشته است؟

بسم الله الرحمن الرحيم. در ابتدا اگر اجازه بفرمایید به روح خانم کونیکو یا مامورا یا سبا بابایی و همسر محترمشان جناب آقای اسدالله بابایی و فرزند شهیدشان درود بفرستم و امیدوارم که روحشان در آرامش باشد. در خصوص همراهی با جناب آقای حسام باید عرض کنم که من این افتخار را داشتم که سال‌ها همراه با ایشان در حوزه ادبیات فعالیت کنم. ما همیشه گفتگوهای زیادی با آقای حسام، درباره مباحث ادبیات دفاع مقدس داشتیم. راجع به کارهایی که ایشان انجام می‌دادند، راجع به کارهایی که دیگران انجام می‌دادند، نقد و بررسی و صحبت و اینها بود. تا یک روز آقای حسام با من صحبت کردند که چنین اتفاقی افتاده و ایشان در سفری که به کشور ژاپن و به هیروشیما داشتند، همراه یک بانویی بودند که ژاپنی‌الصل هستند و ایرانی. در واقع آن بانو به کشورمان آمدند و به دین اسلام گرویدند و حتی فرزندشان هم در دوران دفاع مقدس شهید شده است.

سوژه، سوژه خیلی جالبی بود؛ آقای حسام ساکن همدان هستند

کتابخانه‌شان بیاورند. اسنادی که بود، عکس‌های مراسم عروسی، عکس‌های کودکی‌شان، مدرسه، نوجوانی، عکس‌های شهر، خب اینها به ما کمک می‌کرد. آقای حسام هم خیلی سعی می‌کنند در کار، جزئی‌نگر باشند و ما بعد از هر جلسه فایل‌ها را خدمت ایشان می‌فرستادیم، هم فایل صوتی و هم فایل مکتوب را. ایشان می‌دیدند. باز اگر سؤالاتی جا مانده بود، سعی می‌کردیم ابتدای جلسه بعد، سؤالات قبلی را بپرسیم.

## ♦ در کتاب، علاوه بر شخصیت خانم بابایی که راوی است، شخصیت اصلی دیگر هم همسر ایشان است که زمینه تغییر و تحول ایشان را فراهم آوردند.

بله، بدون تردید، در این موقعیتی که خانم بابایی دارند، نقش آقای بابایی هم مستتر است. خب ایشان یک تاجر و بازرگان جوانی بودند که بسیار مقید به مباحث دینی و مذهبی بودند. فکر می‌کنم شاید بارزترین ویژگی ایشان، احترام و تقیدشان به بحث فریضه نماز بود که ما هم سعی کردیم که این هم در کتاب، دیده بشود. اصلاً شروع آشنایی و دلدادگی این دو جوان، به قول خانم یا ما مورا با دولا راست شدن یک جوانی بوده که ایشان در آن آموزش‌ها یا آن دانشکده زبان می‌بینند. شروع آشنایی خانم بابایی با دین اسلام هم، از نماز است. از ایشان می‌پرسد چه کار می‌کنید؟ ایشان می‌گوید ما یک پروردگار داریم که معتقدیم همه جهان را آفریده و برای اینکه با او گفتگو کنیم، یک کاری می‌کنیم و در طول روز، در چند مقطع نماز می‌خوانیم. بعد از ازدواج و مسلمان شدن هم می‌گوید شما الان هیچ چیز نمی‌خواهد بگویید؛ چون آن سال‌های اول، با هم به زبان انگلیسی صحبت می‌کردند. می‌گوید همین که شما، پشت سر من این فریضه را انجام بدهی و هر کاری که من می‌کنم، انجام بدهی همین کفایت می‌کند. تا بعد، آرام آرام شما به سمت انجام این اعمال بروید. خب این خیلی به نظر خود من، مهم است تا اینکه بگوید نه تو یا اول بگو بسم الله و زیر و زبرش را بگو و درست ادا کن و... فقط همین که شما پشت سر من بایست و این کار را انجام بده و با خدای خودت صحبت کن.

ویژگی دوم ایشان دستگیری از محرومان بود. ایشان، چه قبل از انقلاب چه بعد از انقلاب، بسیار انسان دستگیری بودند. ایشان



این قدر روان، فارسی صحبت می‌کنند. این قدر به مسائل دینی و مذهبی مان مسلطند. اینها همه حداقل برای من، ناشناخته بود. ما این اطلاعات را از خود فرهنگ ژاپن تکمیل کردیم. ایشان، خب بیست سال از زندگی‌شان را در آن فرهنگ، به صورت نسل به نسل گذرانده بودند و قطعاً، یک بانوی ژاپنی، خیلی مسائل فرهنگی مرتبط با خودش را دارد. بانو بودنشان هم، قضیه را خاص تر می‌کند. آنجا در ژاپن، هر دختری باید به هنرهای آراسته بشود که ما هم سعی کردیم این تحقیقات را از زبان خود ایشان که بشنویم و در بخش‌های اول کتاب بیاوریم. این، مقدمه کار بود. خود ایشان هم، در طی این سال‌ها، یک سری مصاحبه‌هایی با خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها و مطبوعات داشتند. ما تمام اینها را با آقای حسام گردآوری کردیم و گفتگوهای ایشان را هم را خواندیم. تا یک تصویر کلی از زندگی ایشان، در مقابل دیدگان ما نقش ببندد که بتوانیم در طراحی سؤالات و گفتگو با ایشان، موفق عمل بکنیم و بعد از آن بود که اولین جلسه برگزار شد و من فکر می‌کنم، ما هر دو هفته یک بار، خدمت ایشان در منزلشان می‌رسیدیم که گفتگوهای خیلی خوبی هم داشتیم.

ایشان یک مایه‌هایی از طنز هم داشتند و گاهی خاطرات طنز تعریف می‌کردند. خب وقتی ما در منزل ایشان بودیم، ایشان از جهت دسترسی به اسناد هم ما را تأمین می‌کردند. وقتی از زبان ژاپنی می‌گفتند، می‌توانستند برای ما نمونه‌هایی از داخل



اینکه دیگر می‌رسد به فضای روزهای انقلاب. همان طور که در خاطرات آقای بابایی گفتم، در این مدت، آقای بابایی جلساتی با بزرگانی از انقلاب داشتند و اینها به خانه ایشان می‌رفتند، آقای امامی کاشانی، آقای هاشمی رفسنجانی، همین آقای موحدی، اینها رفت و آمد داشتند و این ارتباطها بود؛ ولی آن فضا، هنوز فضای انقلابی آن چنانی نبود و البته بعدها می‌رسد به روزها و ماه‌های منتهی به انقلاب. خب خانه‌شان هم، در یک جای خاصی قرار داشت و در دل حوادث شرق تهران بود، پایگاه نیرو هوایی آنجا بود و بچه‌های اینها و خود آقای بابایی هم، در مسجد برویبا داشتند و ایشان هم، خواهی نخواهی در کوران انقلاب قرار گرفتند. اینها به هر حال وارد این ماجرا می‌شوند و خب این فضا به خصوص بعد از شهادت فرزندشان، یک مقدار تغییر می‌کند و آقای بابایی، به ایشان اجازه می‌دهند که برای کاهش این داغ، یک مقدار به فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی روی آورند. خب این هم فکری می‌کنم در همان مسیر است؛ یعنی ایشان همان تجربیاتی که از اوایل انقلاب شروع کرده‌اند، در اینجا به کار می‌گیرند. ایشان به هنرهایی آراسته بودند، کارهای گلدوزی، کارهای کاغذی اریگامی و بر همین اساس، فعالیت‌هایشان را با حضور در مدرسه دخترشان و آموزش به دانش‌آموزان شروع می‌کنند. بعد می‌آیند جلوتر، در وزارت ارشاد، با بخش مطبوعات خارجی در ترجمه آثار و مطبوعات ژاپنی همکاری می‌کنند. بعد در زلزله بم که یک گروه انسان دوست ژاپنی که پزشک بودند، برای کمک می‌آیند و ایشان به عنوان مترجم، همراهشان می‌رود یا بعداً با جامعه المصطفی همکاری می‌کنند و بسیاری کارهای دیگر و در این اواخر هم، ایشان با موزه صلح همکاری می‌کنند و جانبازان شیمیایی را به کشور ژاپن می‌برند و در واقع، یک پیوند بین آسیب‌دیدگان فاجعه اتمی و جانبازان شیمیایی خودمان، برقرار می‌کنند که اصلاً شکل‌گیری و جرقه این کتاب هم، از همان سفر زده شد.

## ❖ با توجه به اینکه ایشان اصالتاً، یک فرد غیر ایرانی بودند و از طرف دیگر در زمان مصاحبه‌ها هم سن بالایی داشتند، از این ناحیه مشکلی متوجه فرایند کار نشد؟

من واقعاً خودم، جلسه اول که رفتم حیرت کردم. این قضیه که گفتم که با آقای حسام صحبت کردم و گفتم انگلیسی باید

اولین چیزی که می‌پرسیدند مشکلات خانواده‌ها بود و ما اگر خانواده‌ای، مشکل دار بود، به ایشان می‌گفتم. من یک خاطره جالب برای آقای حسام گفتم. ما سعی کرده بودیم که بتوانیم با آقای موحدی کرمانی، راجع به ایشان، گفتگویی بکنیم. فهمیدم مسجد شهرک محلاتی نماز برگزار می‌کنند. با کلی دوندگی رفتم آنجا و بین دو نماز هم رسیدم. رفتم خدمتشان و گفتم می‌خواهم راجع به آقای بابایی، با شما گفتگویی داشته باشم. ایشان گفت نه من نمی‌شناسم و شرمنده و خاطره‌ای ندارم و... خب ما هم به قول معروف توی ذوقمان خورده بود. ایشان هم نماز عشا را شروع کردند، فکر می‌کنم نمازشان را هم خراب کردیم! چون احتمالاً، همه‌اش در نماز داشته می‌گفته آقای بابایی، آقای بابایی و من هنوز نماز تمام نشده بود که ایشان خودشان بلندگورا برداشتند و گفتند: «این آقای که آمده بود راجع به آقای بابایی با من صحبت کند بایستد.» می‌خواهم ویژگی‌های شخصیتی ایشان را بگویم. با آقای موحدی نشستیم بعد از نماز در دفترشان، کلی صحبت کردیم و کلی خاطرات حتی طنز و اینها گفتند؛ مثلاً اینکه آقای بابایی خیلی به انجام کارها در زمان دقیقش، مقید بودند؛ مثلاً اگر مهمانی داشتند و آن مهمان یک مقدار دیر می‌رفت، راهش نمی‌دادند؛ حالا هر کس می‌خواست باشد. خیلی مقید بودند. این مقید بودن، در نماز هم بود. آیت‌الله خامنه‌ای در دوران ریاست جمهوری، می‌روند دیدار خانواده شهدا و به دیدار خانواده ایشان هم می‌روند. آن دوستانی که ابتدا می‌روند که هماهنگی بکنند، ظاهراً نزدیک نماز بوده، آقای بابایی می‌گوید اگر اجازه بدهید من بروم نماز را بخوانم، بعد برگردم بیایم.

## ❖ خانم بابایی از مسیر متفاوتی به انقلاب و امام علیه السلام رسیدند. از سختی‌هایی بگوئید که ایشان در این مسیر متحمل شدند.

بله، اولین برخورد و اولین اتفاق، آشناسدن با یک ماجرای بود که می‌خواهد در یک کشور دیگر بیفتد. اتفاق خاصی که همان روزهای منتهی به ۱۵ خرداد ۴۲ است. آقای بابایی، یک شب خانه نمی‌آیند و ایشان هم، نگران می‌شوند. آنجا بود که ایشان، آرام آرام زمزمه‌هایی می‌شنود که یک اتفاقاتی دارد می‌افتد. یک رژیم هست یک حاکمی هست و مردم هم نارضایتی دارند تا

چند تا ترجمه در بحث ادبیات جنگ داشتیم. می‌دانید که در موضوع جنگ خودمان، یک ظرفیتی وجود دارد. یکی از ویژگی‌هایی که آثار ادبی مرتبط با جنگ دارد، سوژه آن است؛ حالا این سوژه می‌تواند یک اتفاق بزرگ، یک جنگ بزرگ بین دو کشور باشد که مثلاً جنگ و صلح تولستوی می‌شود. یک اتفاق، می‌تواند فضای مخالفت با جنگ باشد. یک اتفاق می‌تواند همراهی مردم یک کشور در یک جنگ باشد یا اصلاً می‌تواند یک آدم باشد، یک فرمانده باشد، یک رزمنده خاص باشد یا مثل خانم بابایی یک مادر شهید خاص باشد. ما همان ابتدا که با آقای حسام صحبت می‌کردیم، قبل از اینکه نوشته بشود، قبل از اینکه گفتگو بشود، این احساس را داشتیم که این سوژه ظرفیت این را دارد که برای مخاطب، حداقل مخاطب ژاپنی واقعاً درس آموز باشد؛ چون به هر حال، خانم بابایی یک نیمی‌شان ژاپنی است. وقتی کتاب منتشر شد، متن آن چیزی که می‌خواستیم درآمد.

خدا را شکر استقبال هم شد؛ یعنی بدون اینکه ما بخواهیم خودمان کار خاصی بکنیم، این اتفاق صورت گرفت؛ البته ما اگر جایی می‌خواست کتاب را ترجمه بکند، کمک و راهنمایی می‌کردیم؛ مثلاً آقای حسام با مترجم ژاپنی ارتباط داشتند، توضیحات می‌دادند یا اینکه خود خانم بابایی هم نظارت بر متن ژاپنی یا انگلیسی داشتند؛ به هر حال این اتفاق افتاد و خدا را شکر فکر می‌کنم تا امروز، به شش زبان ترجمه و منتشر شده است؛ زبان‌های ترکی استانبولی، لاتین، آذری، به عربی در لبنان، اردو و زبان فرانسه، متن ترجمه زبان انگلیسی و ژاپنی هم که تمام شده است و ان‌شاء‌الله به زودی آنها هم به انتشار برسد و اگر توزیع، خوب باشد و به دست مخاطب هر کشوری برسد، فکر می‌کنم خواندنی باشد. در جلسه‌ای که در نمایشگاه کتاب داشتیم، ناشر پاکستانی که مترجم این کتاب به زبان اردو بود، گفت ما اول در نشریه‌ای که داشتیم، تکه‌هایی از خاطرات را به زبان اردو انتخاب می‌کردیم و آن قدر بازخورد و مخاطب داشت که این انتظار از ما ایجاد شده بود که کتاب‌های مختلفی را انتخاب و ترجمه کنیم. خوب این خیلی جالب بود. این نگاه خوبی است. حجم و محتوا و اطلاعاتی که در کتاب است، به نظر می‌رسد که برای مخاطب خارجی جالبی باشد. ❖

با ایشان صحبت کنم. گفت نه، فارسی صحبت می‌کند. خوب به زبان فارسی مسلط بود و با لهجه صحبت می‌کرد. مسائلی فرهنگی، چه فرهنگ ایرانی، چه فرهنگ دینی مان آرام‌آرام به جانمان نشست. ایشان همراه بچه‌هایشان، هم درس می‌دادند، هم خودشان، درس می‌آموختند؛ یعنی زبان فارسی را کاملاً یاد می‌گرفتند. گاهی، به هر حال چیزهای خنده داری هم از اشتباهاتی که ایشان در زبان فارسی می‌کردند، برای بچه‌هایشان پیش می‌آمد که در کتاب آمده است. خوب در این بخش هم، این پله پله آمدن برای یادگیری زبان فارسی و زبان عربی، در جان ایشان نشسته بود و وقتی ما شروع کردیم، ایشان به راحتی فارسی صحبت می‌کردند و منظورشان را می‌رساندند. هر جا هم که نامفهوم بود، متن ژاپنی و معادل انگلیسی‌اش را برای ما می‌نوشتند و ما هم، کاغذ و قلم همراهمان بود. ایشان خاطرات را تا حد امکان دقیق می‌گفتند و تا آنجایی که ممکن بود مستند حرف می‌زدند، جایی هم که مستند نبود من و آقای حسام به نوعی از ایشان خواهش می‌کردیم که این را مستند کنند، اگر سندی دارند، اگر مدرکی دارند. سعی می‌کردیم اینها یک مقدار مستند بشود و ایشان هم صحبت می‌کردند، خاطرات را می‌گفتند. ما می‌خواستیم برای اینکه به ذهنشان بیاید که بتوانند خاطرات را کامل تر بگویند، مثلاً عکس بیاورند و ما خدا را شکر، آن چنان مشکل خاصی نداشتیم. بعد از اینکه کار تمام شد، کار نگارش شروع شد و فکر می‌کنم آقای حسام، هر شب روزی نیم ساعت چهل و پنج دقیقه در حال نوشتن بودند و گاهی به فضایی می‌رسیدند که خلأهای اطلاعاتی داشت. تلفن می‌کردند و ایشان هم همراهی می‌کردند و ذهن آقای حسام را با زتر می‌کردند. مشکل آن چنانی نداشتیم؛ اتفاقاً خیلی فضای خوبی هم بود.

❖ **کتاب خیلی روان و گویاست. جدای از اینکه خودتان، مترجم هم هستید آیا به این مسئله هم توجه داشتید که این کتاب، قابلیت ترجمه به زبان‌های دیگر را هم داشته باشد؟**

بله، خواهش می‌کنم. البته من تخصص خاصی ندارم،

# یک کتاب خاص



• گفت‌وگو با آقای گلعلی بابایی، پژوهشگر و مستندنگار دفاع مقدّس

## وقتی شمارا به محل بمباران برد، روایتشان از اتفاقی که در هیروشیما افتاد چه بود؟

فضای آن مراسم اصلاً فضای زیاد جالبی نیست؛ یعنی آدم‌هایی که از سراسر دنیا در آن گردهمایی جمع می‌شوند، آدم‌هایی نیستند که واقعاً دنبال صلح باشند. شما ببینید در ردیف اول سازمان ملل سفیر آمریکا، اسرائیل و انگلیس می‌نشینند که همه سردمداران فاجعه بودند، بعد می‌خواهند منادی صلح در جهان هم باشند. خوب، در چنین موقعیتی و در مقابل آن‌ها گروهی چند کیلومتر آن طرف‌تر در خیابان دارند تظاهراتی علیه آن‌ها انجام می‌دهند؛ یعنی فضا متشنج است و آرام نیست. خوب، در چنین فضایی خانم بابایی هرچند سنش آن موقع زیاد بود و در حدی نبود که خیلی حافظه‌اش یاری کند، ولی با اطلاعاتی که داشت خیلی جالب و زیبا آن ماجرا را قشنگ برای حداقل گروهی که از ایران می‌رفتند، شرح می‌داد تا جایی که قشنگ فاجعه بمباران هیروشیما و ناکازاکی جا می‌افتاد. متأسفانه در چنین محلی جای قاتل و مقتول را هم عوض می‌کنند؛ چون جوری وانمود می‌کنند که اصلاً ژاپنی‌ها حقشان بود این اتفاق بیفتد. در واقع، اگر آمریکا این‌کار را نمی‌کرد، جنگ کماکان هنوز ادامه پیدا می‌کرد و جهان آسیب بیشتری می‌دید.

## نظر خود ایشان چه بود؟

نظر ایشان عکس این بود. اصلاً ایشان از این قضیه

## از کجا با خانم یا مامورا آشنا شدید؟

من دوران چیزهایی در مورد خانم بابایی شنیده بودم؛ چون با حاج آقا حمیدی، امام جماعت مسجد انصارالحسین (خیابان نیروی هوایی) که محل زندگی آن‌هاست ارتباط داشتم. پسر حاج آقا حمیدی نیروی ما بود و در عملیات خیبر مفقود شد. من می‌دانستم که چنین خانواده شهیدی در آن محل هست، ولی دوران دور با آن‌ها آشنا بود تا اینکه سال ۹۶ با دعوت آقای حبیب احمدزاده و از طریق موزه صلح در سالگرد بمباران هیروشیما به ژاپن رفتیم. در آن سفر خانم بابایی هم مترجم و هم رئیس گروه بود. همه راهنمایی‌ها را ایشان انجام می‌داد و مثل یک مادر همه را زیر پر وبال خودش گرفته بود؛ چون در گروه همه طیف آدمی از جمله جانباز شیمیایی، هنرمند اصلاح طلب و هنرمند اصولگرا در آن بود. خانم بابایی وظیفه‌اش این بود که همه را به نوعی هماهنگ کند و همه را با همدیگر داشته باشد. در ژاپن هم هر اتفاقی که می‌افتاد، یا هر جایی که باید می‌رفتیم و بازدید داشتیم مثل موزه صلح هیروشیما و جزیره معروف محل بمباران اصلی، ایشان بلدچی ما بود. هر جایی که می‌رفتیم، ایشان با طمأنینه و با حوصله توضیحات خیلی خوبی می‌داد. در واقع، هر کس این سفر را با خانم بابایی تجربه می‌کرد واقعاً به اطلاعات عمومی و جهانی‌اش اضافه می‌شد.



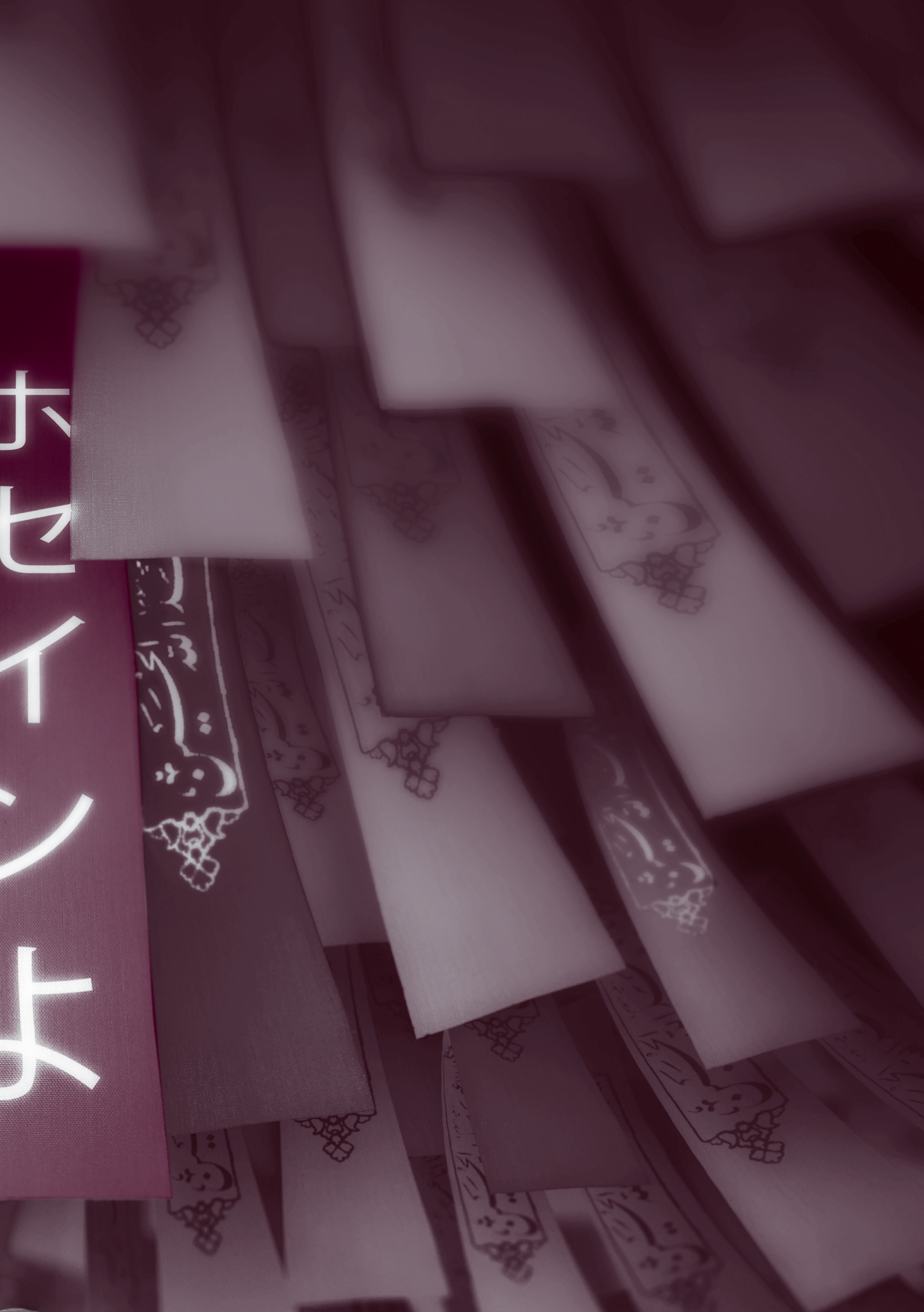
به عنوان یک فاجعه و قتل عام عمومی - که یک سری آدم‌های بیگناه که هیچ نقشی در جنگ نداشتند - یاد می‌کرد؛ ولی چون فضای آنجا را نمی‌شد سیاسی کرد، ایشان هم تابع یک سری از مقررات بود.

### ❖ **سروقت کتاب برویم. نظرتان در رابطه با کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب» که خواندید، چیست؟**

سوژه خانم بابایی یک سوژه استثنایی است. اصلاً دومی ندارد. یک سوژه خاص است؛ آدم خاصی که در جنگ ما آمده و هم خودش و هم خانواده‌اش نقش آفرینی کرده‌اند. از این نظر سوژه‌ای است که خیلی خوب می‌شود روی آن مانور داد و خیلی خوب هم می‌شود در موردش حرف زد و فضای درستی ایجاد کرد. نویسنده هم نویسنده‌ای است که کارش همین است؛ به قول معروف رنگ‌آمیزی هنرمندانه در ارتباط با خاطرات افراد مختلف. آقای حسام این هنر را دارد که خاطرات خانم بابایی و فرزند شهیدش را بگیرد و به یک کار روان، خوب و قابل‌اعتنایی تبدیل کند. محمد بابایی رزمنده ۱۶ ساله‌ای است که به واحد تخریب می‌رود که سخت‌ترین جای جنگ است؛ جایی که به خود تخریبچی‌ها می‌گویند اولین اشتباه آخرین اشتباه است. او با این روحیه جنگ‌آوری و با آن سن کمش به عملیات والفجر یکی می‌رود که سخت‌ترین عملیات بچه‌های ما بود و در فکه شمالی شهید می‌شود. کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب»، سیر زندگی خانم بابایی و خانواده‌اش را می‌گوید. کتاب تا مقطع ژاپن خیلی زیبا و به درستی و قدم‌به‌قدم ما را با یک خانواده اصیل ژاپنی جلو می‌برد. بعد از این مقطع، به بخش‌هایی از آن اتفاقاتی که در ایران برای این خانم و خانواده‌اش افتاد و حتی اتفاقات بعد از جنگ و کارهایی که ایشان در موزه صلح انجام می‌داد اشاره شده است. انتظار شاید این بود که به بخش ایران آن مقدار بیشتری پرداخته می‌شد. این کتاب از طرفی گزیده‌گویی و خلاصه‌گویی خوبی هم دارد. الآن این چنین کتاب‌هایی خواهان بیشتری دارد و حوصله آدم‌ها هم آن جوری نیست که نویسنده بخواهد مفصل در مورد موضوعی صحبت کند. این گزیده‌گویی و خلاصه‌گویی خودش یک ویژگی خاص برای این کتاب محسوب می‌شود. این کتاب چون جمع‌وجور است و خیلی خوب داستان آن جمع شده، می‌تواند برای آدم‌هایی که اهل کتاب خواندن هستند و کسانی که این روزها به خاطر خیلی چیزهای دیگر حوصله خواندن ندارند، مفید باشد. ❖



女子大



# مهاجرة من بلاد الشمس

ذكريات السيدة كونيكيو يامامورا

(سبابا بائي)، أم الشهيد اليابانية

الوحيدة في إيران





## تقريف الإمام الخامنئي

### لكتاب «مهاجرة من بلاد الشمس»

ذكريات السيدة كونيكو يامامورا (سبا بابائي)، أم الشهيد اليابانية الوحيدة في إيران

بسم الله الرحمن الرحيم،  
- القصة المليئة بالأحداث والأمور الجذابة لهذه السيدة الشجاعة، التي كتبها حميد حسام بقلمه المعبر والبليغ، ممتعة جداً للقراءة والتعلم. لقد زرتُ هذه السيدة الكريمة وزوجها الموقر منذ سنوات طويلة في منزلهما. إن ذكرى ذلك اللقاء خالدة في ذهني. في ذلك اليوم، لم أكن أعرف عظمة الشأن لهذين الزوجين اللذين يتمتعان بالإيمان والإخلاص والتسامح مثل ما عرفت اليوم عندما قرأت هذا الكتاب. كانت وحدها الجوهرة البراقة لشهيدهم العزيز هي التي تجذبني. أسأل الله أن تشمل الرحمة والبركة الإلهية المتوقّين والأحياء من هذه الأسرة.

نيسان / أبريل 2022

- إن صنع فيلم حول حياة السيدة بابائي خطوة مهمة ومؤثرة للتعريف بالأسرة الإسلامية والرجل المسلم وتبجيلهما، ولا ينبغي إغفال ذلك.



## بسم الله الرحمن الرحيم

- سرگذشت مهاجرات و پیر جاذبه‌های این بانو در ملامت، کربا  
 قلم برسد و شیرای حیدم نگارتر یافته است، جدا خوردنی  
 و آموختنی است. من این بانوی گری و همسر بزرگوار را  
 سال پیش به خاندان زیارت کریم. خاطر می آن بدید  
 در زمین من مانده‌ایم. آن روز جهالت قدر این زن و مهر  
 با ایمان و با صفت و باله‌ست را سر امر فرود که ای کتاب  
 را خوانم، نمی‌شدم؟ تنها تو هر در خشت این سینه‌زنان  
 چون که مرا جذب می‌کرد. رحمت و برکت الهی تا در حال  
 رفتن و ماندگان این خنوار باد لیدبیت ۱۴۱  
 - سافت نسیم بر سر زندگی خانم بابا  
 حرکت هم در تری دلالت معرفت و آبرو  
 به خنوارهای اسدی در مرز آسمان است، و نباید  
 از آن غفلت کرد ۸



# لقد اختار الله كونيكو



• حوار مع مؤلف كتاب «مهاجرة من بلاد الشمس»:

تلك المحبّة وذاك العشق كانا ترابيين. لكن لم يكن الأمر على هذا النحو، أنّه قال فلتعرّفي فقط هذه الكلمات الثلاث دون أن تعرف ماهية هذه الكلمات. كانت تعلم أن هذه هي بوابة الدخول والتشرف بالإسلام. حين تلتفت عائلة السيّدة كونيكو يامامورا إلى أن من المقرّر أن تتزوّج بإيرانيّ مسلم، ينشأ لديهم إشكالان. الأوّل هو: أين إيران في جغرافيا العالم؟ والآخر جهلهم بالإسلام. كانوا يعرفون الإسلام بمستوى سطحيّ جدّاً، كأن يُمكن للمسلم أن يتزوّج بأربع نساء ولا يمكنه تناول الخمر وأكل لحم الخنزير. لهذا، يبحثون داخل المدرسة في الكرة الأرضيّة عن إيران ويعثرون على مكانها. هذا ما كان حاضراً في ذهن السيّدة بابايي حالياً، وكونيكو في ذلك اليوم، حول الإسلام. لكتّها حين ترى سكينّة السيّد بابايي وهودؤه في صفّ تعليم الإنكليزيّة داخل

❖ **السيّدة بابايي، أو بعبارة أفضل كونيكو يامامورا، وصلت إلى الثورة الإسلاميّة والإمام الخميني - رحمة الله عليه - من خلال مساريّ يختلف عن الذي قطعتموه ومن هم من أمثالكم. لم يكن هذا المسار خالياً من المشكلات والمعضلات. حتّى أن تحدّثونا قليلاً عن هذا المسار ومشكلاته.**

يتبادر إلى ذهن السيّدة بابايي سؤالٌ حول الانحناء والقيام أثناء الركوع والسجود في الصلاة، وبصير هذا السؤال مقدّمة لتعرّفها إلى الإسلام. كانت المباحث الشرعيّة والعقدية والمعرفيّة متجدّرة وعميقة في معتقدات السيّد بابايي (زوج السيّدة بابايي) إلى حدّ كبير، لكن لم يكن الأمر كذلك بالنسبة إلى السيّدة بابايي.

شهيدي مليئة بالذكريات. لدينا أيضاً كثيرون من اليابانيين الذين أسلموا في إيران، لكن السيّدة كونيكو يامامورا هي أمّ الشهيد اليابانية الوحيدة. في رأيي، لا تقتصر عظمتها على هذا الموضوع، لأنّ السيّدة بابايي سفيرة ثقافية بكلّ معنى الكلمة. وإذا أردنا أن نجرى دراسة وتحليلاً لشخصيّتها ولطبقات الفكرية العميقة لديها منذ الطفولة حتّى مرحلة الشباب وهجرتها من اليابان إلى إيران، نجد أنّها هاجرت مرّتين: إحداهما الهجرة الجغرافية من اليابان إلى إيران في 1958، ومرةً أخرى كانت الهجرة العقديّة في تلك السنوات من ديانة الشنتو التي تمثّل المرام الفكريّ للبوذيين في اليابان إلى الإسلام والتشيع. وبقدر تقدّم الزمان إلى الأمام، تكتسب الهجرة الثانية معناها أكثر في الكتاب، وبقدر ما يتقدّم الوقت، تبرز دروس ضمن إطار أحداث ووقائع تواجهها هذه السيّدة تصنع منها إنساناً مختلفاً.

في تلك السنة التي رافقت فيها فريقاً من تسعة جرحى بالأسلحة الكيميائية بصفتها مترجمة وكانت ترافقنا، وقعت حادثة في كليّة الاقتصاد داخل [مدينة] هيروشيما لا أنساها أبداً. كان هناك مشهد المواجهة الأولى للناجين من القصف النووي لهيروشيما والناجين من القصف الكيميائي خلال مرحلة «الدفاع المقدّس» لدينا. لقد كانت تبكي أثناء ترجمتها أحداث القصف الكيميائي للنظام البعثي في العراق نقلاً عن شباننا المصابين بهذه الأسلحة لليابانيين. كانت هذه الدموع التي تساقطت على وجنتي السيّدة بابايي بمنزلة بوابة فُتحت ودهليز يؤدّي إلى عالم كبير، وشعرتُ أن من الممكن أن يتجلّى في كلامها هذا الاختلاف بين الفكر البوذيّ والإسلاميّ ودين الشنتو والتشيع والعيش في اليابان حتّى سنّ العشرين ثمّ العيش في إيران. لقد لمستُ بداية هذا الشعور لديها بصفتها مترجمة لكنتي عشرت على وفرة من هذه الدموع في كلّ مكانٍ من ذكرياتها. عندما حدث القصف النووي، كان لها من العمر سبع سنوات. لا يصنع هذا الحدث منها إنسانة متعصّبة، بل تشعر فقط بالحقد والكره تجاه الأمريكيّين. لكن لديها جملة حول «الدفاع

التحقت السيّدة سبا بابايي (كونيكو يامامورا)، والدة الشهيد محمّد بابايي، بالملكوت الأعلى بعد صراع مع المرض. وكانت السيّدة بابايي قد سردت حياتها ومصيرها في كتاب «مهاجرة من بلاد الشمس» الذي حظي بإعجاب قائد الثورة الإسلاميّة ودون تقيظاً له. كتاب ينطوي على فكرة فريدة من نوعها ويقدم تجربة جديدة إلى قارئه. سيّدة من اليابان أسلمت بعد عقد قرانها على زوجها الإيراني، ثمّ تأتي بعد عام ونيف من الزواج إلى إيران لكي ترى من كذب شعلة الثورة الإسلاميّة بقيادة الإمام الخميني (قده)، وتشهد أحداثاً متعدّدة منها «الدفاع المقدّس»، وتقدّم أيضاً أحد أبنائها في هذا السبيل. في هذه المناسبة، ينشر موقع KHAMENEI.IR الإعلامي نصّ الحوار الذي أجره مع مؤلّف مهاجرة من بلاد الشمس، السيّد حميد حسام.

المعهد، يلفتها هذا السكون بشدّة ويثير تساؤلاتها. يوجد في أعراف اليابانيين الانحناء إلى حدّ الركوع أمام الشخص الآخر، لكنّها حين ترى الركوع والانحناء الكامل دون أن يكون أمامه شخصٌ معيّن، يكوّن لديها هذا الأمر عقدة قصصية جميلة وقد تابعت هذا المسار معها. في البداية، تقبل السيّدة بابايي الإسلام لا بنظرة تعبدية ودينيّة عميقة، بل بنظرة أخلاقية وفطرية جميلة. لكنني أشعر بوجود شيء وراء كلّ هذه الأمور، هو أنّ هذه الأمور تحدث ضمن إطار حسابات ترابيّة وأرضيّة وهناك قصة تحدث في محافظة كيوتو اليابانية. كأنّ من المقرّر أن يقع حدثٌ في الصحيفة الإلهيّة ويجري اختيار إنسان يعيش على بعد كيلومترات من إيران ويعكس هذا الأمر أحداثاً كبيرة للغاية واجهتها هذه السيّدة فقط داخل المجتمع الإيراني. يمكن قول هذا الأمر على نحو قاطع. لدينا أمّ

الثورة. التقت بالإمام الخميني وقائد الثورة الإسلامية مرتين وحدثني مرات عدة عن هذين اللقائين. كان هذان اللقاءان من أجمل مشاهد حياتها التي وصفتها دائماً في ذكرياتها. كانت النظرة الولائية عميقة جداً لديها. كانت ترى أن سلسلة الولاية - من رسول الله (ص) إلى الولي الفقيه - سلسلة جارية وملتصقة.

هذه كلمات نقولها ونتحدث عنها كثيراً في أجوائنا، ولكن بالنسبة إلى المرأة التي لا تعرف الفارسية، وتجعل الفارسية واجبها المنزلي الأول وتتعلمها مع وجود طفلها، يجعلها مميزة جداً وفريدة من نوعها.

### ◆ دعنا نعود إلى «مهاجرة من بلاد الشمس»...

جرت كتابة هذا الكتاب منذ سنوات، وكانت إحدى أمنياتي أنه رغم التعريف بالكتاب سيجري التعريف بهذه السيدة، لأنني أؤمن من كل كياني أن هذه الإنسانية فريدة من نوعها. كان لدي تواصل مع أشخاص كثيرين وعاشتهم خلال الحرب، لكن لم يكن لدي مثل هذا التعصب لأحد منهم، باستثناء هذه السيدة، لأنها كانت شخصاً فريداً. بشأن التقريظ أيضاً، كان لدي إيمان أن هناك حكمة في هذا التقريظ، وقد أظهر الإمام الخامنئي هذه الحكمة من هذا التقريظ وأنه إلى أي مدى يرى الأمور كافة بصوابية، ومدى معرفته الدقيقة بهذا الموضوع، ومدى درايته بأهمية تأثيرات السفير الثقافي.

النقطة الأكثر إثارة للاهتمام في الكتاب بالنسبة إلي هي الشخصية المؤثرة والرسولية للمرحوم السيد أسد الله بابائي، المؤمن الراسخ اليزدي، الذي وضع امرأة لا تمتلك اعتقاداً توحيدياً على طريق الإسلام على نحو فني وبصير وعبر انتهجه نهج النبي (ص) وأسلوبه، ويجعل اسمها سبأ استنباطاً من سورة سبأ، ويسمي ابنته بلقيس أيضاً. لاحظوا كم هذه النظرة تعبدية. هذا يعود إلى السنوات ما بين ١٩٥٨ إلى ١٩٦٠ وكان (خرداد ١٣٤٢) (1963/6/5) لم يحدث ولم تتشكل نهضة الإمام بعد.

المواضيع كلها التي كانت أمام السيد بابائي ليعترف

المقدس» تقول فيها إن هذا الدفاع كان مقدساً بالمعنى الحقيقي للكلمة، لأنه كان منبثقاً من المعارف العقديّة والدينيّة. ثم تقول في جملة أكثر غرابة إنني أحييت كرامتي المنكسرة في اليابان ضمن أجواء «الدفاع المقدس». كان هذا التناقض رائعاً جداً بالنسبة إليّ.

### ◆ الغصة التي بدأت منذ القصف النووي لمدينة هيروشيما ورافقتها باستمرار... ما ترجمة هذه الغصة في حياتها بعد تشرّفها بالإسلام ودخولها إلى إيران والثورة الإسلاميّة؟

نعم، كانت لديها هذه الغصة وهذا الحقد بعمق. لعلّ بعض الأحداث تفقد حضورها في أنفسنا مع مرور الوقت لكنها كانت عميقة جداً ومتجذّرة بالنسبة إليها، ولم تكن لتترجع. على سبيل المثال، في قضية المدافعين عن المقدّسات، والشهيد سليمان، والدفاع عن خطابات الإمام الخامنئي ومختلف المواقف والمباحث المرتبطة بالالتزام والتمسك بالمحرمات والواجبات، كانت نفسها الفتاة التي ترتدي العباءة وتزحف عام ١٩٨٠ تحت الأسلاك الشائكة وتدرّب. هي تلك الفتاة نفسها، بل أعمق!

هذا الالتزام حاضر في كلّ مكان. على سبيل المثال هي تنقل خاطرة حول مباريات ركوب الجمال في مصر إلى جانب الأهرامات، ويقدر ما يصيرون هناك على أنه لا بدّ أن يجلس بجانبك رجلاً وأن تمسكي بيده كي لا يوقعك الجمل الذي ينهض أرضاً، ترفض هذا الأمر. ولكي تُثبت أنّها تملك هذه الشهامة، حين ينهض الجمل، ترفع يدها وتشير بعلامة النصر وهي ترتدي العباءة. حسناً يبدو هذا الأمر بسيطاً لكنّه يحكي العمق المعرفي لديها في المباحث المعرفية.

ربما يكون لدى الفتيات اللواتي كنّ تلميذاتها في الرسم والخط والفرن في المدرسة الثانوية للبنات في ١٩٨٠ و١٩٨١ مثل هذه الذكريات عنها في الأمور الاعتقادية. في الموضوعات السياسية والاعتقادية، كانت الشخص ذاته تماماً مثل ما كانت في بداية

السيدة بابائي كان «آغا» (سيد) فقط. أول كلمتين تعلمتهما السيدة بابائي بالفارسية هما: «آغا» و«خانم» (سيدة). يخبرها السيد بابائي أنه من الآن فصاعداً سأناديك «خانم» ويمكنك مناداتي «آغا». لهذا هي تستخدم كلمة «آغا» في الحديث عن السيد بابائي. في المحادثات التي أجريتها مع السيدة بابائي، أخبرتها أن تكرر «آغا» يجعل القارئ يملّ بعض الشيء، وفي ثقافتنا، نحن نرى «آغا» شخصاً فوقياً، وأن تلك المودة في الحوار والعلاقة بين الزوج والزوجة تخف وهجها... فإذا تسمحين أن أخاطبه عن لسانك باسمه أسد. قالت لي بحزم شديد: لم أخاطبه باسمه أسد أو أسد الله ولا مرة واحدة حتى آخريوم من حياته! لقد كان بالنسبة إلي «آغا» وكنت له «خانم» حتى النهاية. كانت هذه المسألة مثيرة للاهتمام جداً وجميلة بالنسبة إلي. كانت هاتان الكلمتان من أولى الكلمات التي تلتقتها، وكانا يستخدمانها دائماً، فكانا «آغا» و«خانم» بالنسبة إلى بعضهما بعضاً بالمعنى الحقيقي للكلمة.

### ❖ في موقف نهائي، أخبرنا قليلاً عن الأمور التي واجهتها أثناء كتابة «مهاجرة من بلاد الشمس» وسعيت إلى أخذها بالاعتبار.

لدى المولوي (جلال الدين الرومي) عبارة تقول: ولو أنك تصب ماء البحر في الجرة، يمكن أن يصير في الظاهر ماء جرة (عذباً)، لكن طعمها هو طعم البحر، لأن الماء هو ماء بحر. ذكريات السيدة بابائي حكمها كحكم البحر وجعلها كتاباً أشبه بأخذ الماء إلى جرة، فالكتاب لا يملك القدرة على التعبير عن الأحداث التي حدثت لها، لكن علينا أن نُذيق القارئ طعماً من طعم البحر. لهذا، كانت المهمة الصعبة جداً لي وصديقي العزيز السيد مسعود أميرخاني - لقد أجرينا هذا العمل معاً ومضينا به قدماً - هي كيفية ربط كل هذه الأحداث في سلسلة متصلة ببعضها بعضاً وجعلها تتابع قصة متناغمة ومتناسقة. ❖

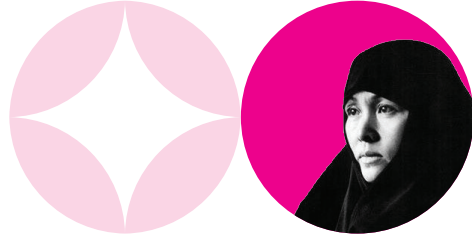
زوجته إليها، مثل التعريف بالحجاب والصلاة والأئمة المعصومين (ع)، كان من الممكن أن تحدث بأساليب مختلفة، ولكنه فعل من أجل زوجته الشيء الذي يفعله نبيّ. لا أتردد في استخدام مفردة نبي للحدث عن السيد أسد الله بابائي، لأنه فعلاً تصرف على هذا النحو وأرى مدى عمق جذوره. عندما استشهد ابنها مثل كثير من أمهات الشهداء ينبؤها هاتف من داخلها أن شيئاً ما يحدث لك. عندما تسمع الخبر، تقول هي نفسها: بدأت أطم على صدري مثل أمهات الشهداء الإيرانيين، وفجأة هدأ الألم الشديد الذي كان يشبه الجبل على قلبي. تقول إنني كنت صبورة على هذا الأمر مثل السيدة زينب (ع). حسناً، إذا سمعت هذا من مئات أمهات الشهداء، فهو ليس مثيراً للاهتمام بالنسبة إلي كما من السيدة كونيكو يامامورا. إنه شيء مذهل جداً. حقاً لا يمكن استخدام تعبير له. كأن الله قد اختارها ليمر أمام عينيها عالماً من الأحداث. لترى «خرداد (١٣٤٢)»، وكذلك القصف الذري على هيروشيما، وانتصار الثورة الإسلامية أيضاً، أولتكون من أوائل النساء في ميدان الثورة، اللواتي تلقين التدريب التعبوي فيكتب على بطاقتها: العنصر في تعبئة المستضعفين، كونيكو يامامورا من أهالي اليابان! هذا أمر مدهل جداً. في رأيي هذه القضايا، إلى جانب الأحداث الثقافية المذهلة التي حدثت لها بعد، تظهر أن إحدى الركائز القوية جداً للجسر بين إيران واليابان في قضية ضحايا الكيماوي هي السيدة سبا بابائي.

### ❖ ما المفاهيم والموضوعات المشوّقة التي صادفتها والتي بقيت في ذهنك خلال كتابة الكتاب؟

في هذه القصة، سعيث عبر مجرى روايات السيدة بابائي وبعض الأبحاث المرتبطة إلى الدخول بعمق إلى التعرّف إلى اللغة وتعلّم فنون الفتيات اليابانيات قبل الزواج. هذه الموضوعات كانت ممتعة جداً للقراء، وقد قرأت التعليقات حولها في أماكن مختلفة. لكن زهرة نقاشاتهم كانت فن السيد بابائي، الذي أعتقد أنه كان الفصل المشترك بين الأذواق المختلفة، واسم هذا الرجل وفقاً لتعبير



# مهاجرة من بلاد الشمس



## • سيرة حياة والدة الشهيد محمد بابايي اليابانية

النوم فقط، بل لعلّه مزيج من الاثنين معاً. وصفت كونيكو يامامورا هذا القدر كما يلي: «أحببت اسمي وعائلي ووطني وتلك الهوية اليابانية التي وُضعت ذات يوم في الصفحة الأخيرة منها علامة "إكس" أيضاً. هي علامة للموت أو ترك الوطن، وما كنت أعرف أن يد القدر ستأخذني من مدينة إيشيبا، إحدى توابع مدينة كوبي بمحافظة هيوغو في اليابان، إلى أرض غير معروفة، وسأبحث عن اسم وهوية آخرين».

في هذه المقالة، نريد إلقاء نظرة على هذه القصة الشرقية. من أجل أن تكون نظرتنا واسعة في ما يكفي لمشاهدة كلّ من كونيكو يامامورا وسبا بابايي (سنعرّف إليهما بعد قليل) بدقة، يجب أن نلقي نظرة أولاً إلى إيشيبا، الأرض الخصبة والجبال الخضراء التي شاهدت طفولة كونيكو.

وُلدت كونيكو يامامورا في 1939/01/10، أي العام الذي بدأت فيه الحرب العالمية الثانية. كانت حياتها مثل الناس كلهم الذين عُقدت مواطنهم بهذه الحرب. كانت قد تعلمت منذ الصغر أن تشدّ قبعتها القماشية بإحكام على رأسها عندما تسمع أصوات نفير الصواريخ الأمريكية، «قبعة قماشية ومن الداخل مصنوعة من القطن لحماية الوجه والرأس من ارتطام الحجارة والخشب والأشياء الأخرى في حال حدوث انفجار». لم تكن هذه القبعة القماشية تتكافأ مع قاذفات B9 التابعة للجيش الأمريكي، التي سوّت طوكيو مع الأرض. عندما نزلت القنبلتان الذريتان الأمريكيتان، «الصبي

تصوّروا «جنة الزهراء» بطهران في أذهانكم: سهلٌ شاسع مع أشجار كثيرة هناك تلقي بظلالها على المزارات. ثمة جزء في هذا المثوى يختلف عن باقي الأجزاء. هناك مثوى لأشخاص لم يأت الموت إليهم بل هم ذهبوا لملاقاته. لقد حملوا أرواحهم على أكفهم وضخّوا بها من أجل هدف عظيم. هذه القطعة هي محطّ حديثنا. في هذه القطعة، بجانب أحد تلك الأحجار السوداء والبيضاء، تزون امرأة لا يبدو وجهها كأنها إيرانية حتى من مسافة بعيدة. إذا اقتربتم منه، فستزون عينين لوزيّتين ووجهاً آسيوياً شرقياً. انظروا إلى شاهد القبر الذي تجلس بجانبه ودموعها تنهمر عليه. حينئذ ستعرفون اسمها ولماذا تجلس هناك. إنها كونيكو يامامورا، أم الشهيد اليابانية الوحيدة في إيران، جالسة تدعو وتقرأ القرآن لفلذة كبدها الشهيد محمد بابايي ذي الأعوام التسعة عشر.

كانت هذه المرأة مثل كثيرين من الناس في العالم تعيش حياتها في بلد بعيد عن حدود إيران. لم تكن تعرف الفارسية ولا شيئاً عن الإسلام، ولم تتصور حتى في أبعد تخيلاتها أنّ قدمها ستطأ يوماً ما أرضاً تختلف فيها العادات والتقاليد والدين واللباس لأهلها من الأرض إلى السماء عن وطنها. لكن القدر المليء بالتقلبات كان ينتظرها. هذا القدر لا يشبه واحدة من تلك الأغاني التي تغنيها الأمهات اليابانيات لبناتهن ذوات العيون اللوزية تحت ظلال أزهار الكرز، ولا الترانيم التي تغنيها الأمهات الإيرانيات لأطفالهن قبل



تؤسس على أساس العدل والأخلاق والإنسانية. واكبت عائلة كونيكو الصغيرة من عام 1963 إلى 1978 نهضة الإمام الخميني الشعبية، وناضلت وهتفت بالشعارات ووقفت إلى جانب الناس حتى تحقيق مطالبهم، هذه الثورة الإسلامية في إيران. تحدثت عن تجربتها المليئة بالتقلبات برفقة أبنائها على النحو التالي: «أجريت مقارنات بين الأوضاع السياسية لليابان بعد قصف هيروشيما وناكازاكي مع ظروف إيران، وقلت لزوجي وأبنائي: مثلما يقف المستشارون الأمريكيون اليوم فوق رأس الجيش الإمبراطوري ويعدون أنفسهم الأسياد عليهم بعد الحرب العالمية الثانية، إن الأمريكيين على النحو نفسه يحملون عصا العقاب فوق رأس شعبنا ويحسون أنفسهم الأسياد. هذه التجارب والتعاطف أوصلت الناس في نهاية المطاف إلى فرحة انتصار الثورة». تقول كونيكو عن هذه الفرحة: «لم أكن إيرانية. لقد جئت من أقصى الشرق من موطن الشمس الساطعة، لكنني استعدتُ كبريائي المحظّم في هيروشيما وناكازاكي هنا على بعد آلاف الكيلومترات عن وطني الأم». الآن صار لكونيكو يامورا هوية إيرانية في إيران: سبابا ياي.

التقت سبابا بالإمام الخميني مع بقية الناس. قالت عن ذلك اللقاء: «كان عرقنا على عكس الإيرانيين. لا تتأثر عند سرد واقعة ما، لكن في ذلك اليوم إذ كانت الدموع تنهمر من عيني أخبرت زوجي عن الإمام وقلت إنني أتمنى لو كنتُ من مجموعة الحرس الذين كانوا يقفون أمام الإمام، حتى إذا أطلق السافاكيون النار، تصيبني الرصاصة!»

لم تكن حلاوة تحقيق الثورة، هذا الحلم العظيم، قد تركت حلاوتها بعد بوجه جيد تحت ألسنة الشعب الإيراني عندما وصلت عداوة أكبر. هاجم نظام البعث العراقي بقيادة صدام حسين إيران بدعم مباشر من أمريكا. كانت سبابا لا تزال ترى القنابل الأمريكية في السماء فوق رأسها. لكن هذه المرة كانت تجربتها السابقة أمام عينيها وتعلم هذه المرة أنّ الحل لا يكون

الصغير) و«الرجل السمين»، على هيروشيما وناكازاكي، لم تكن حتى قوة الخوذة الفولاذية كافية لتحمل الانفجار الذري الذي كان بقوة آلاف الأطنان من مادة «تي إن تي». كأن ابنة موطن الشمس في يوم الهجوم الذري الأمريكي رأت الشمس مرتين في سماء بلادها. ثم جاء الدور لمشاهدة الجنود الأمريكيين يمشون على الأراضي اليابانية ويكنسون رماد الموتى بالانفجار ويقترحون على الفتيات اليابانيات بيع أجسامهن.

عندما ننظر إلى هذه القصة من هذا الجانب، نرى أنه سيطر النفور من الحرب على الوجود الصغير لكونيكو اليابانية. إذن، ماذا حدث حتى صارت بعد سنوات القوة المساندة لمعركة أخرى؟ ماذا حدث حتى رضيت لأبنائها بالقتال في الخطوط الأمامية لحرب غير متكافئة؟

أسد الله بابائي تاجر إيراني شابٌ ومؤمن، قدرّ وضعه الله في طريق كونيكو البالغة واحداً وعشرين عاماً. كان لقاء كونيكو الأول مع هذا الرجل عندما شاهدته يصلي ويناجي الله، ما ترك أثراً مبهراً في حياة كونيكو. حدث الحب من النظرة الأولى مع كل معارضة الأسرة وتشددتها اتجاه غير اليابانيين، التي كانت متجدرة في تجربتهم المريرة من الوجود الأمريكي في اليابان. تزوجت كونيكو بأسد الله وكان هذا الحب سبباً لاعتناقها الإسلام. بعد ولادة ابنها الأول اتخذت كونيكو قراراً مهماً مع ابنها الذي في بطنها. قررت التحرك. قرأ له اسمٌ جميل في الأدبيات الدينية الإسلامية: «الهجرة».

جاءت كونيكو إلى إيران مع عائلتها الصغيرة من بلد كان يعبد بوذا في معبد طائفة الشنتو، وتعلمت كيفية الصلاة وفهم كلام الله في كتابه القرآن وتطبيقه. كانت الهجرة من بين هذه الكلمات التي كانت تتراقق مع «الجهاد». توافق الإمام كونيكو بهذه المفاهيم مع المدة التي تحبس الأنفاس والمهمة في إيران: زمن انتفاضة الإمام الخميني (قده) ضد النظام الملكي الشاهنشاهي المستبد والمدعومة من الناس الذين سئموا التعذيب والفقر والتمييز والقتل والفساد والظلم من آل الشاه الذين كانوا يرغبون في حكومة إسلامية وشعبية

أصيب رجال ونساء إيرانيون أبرياء بقنابل صدام الكيماوية. كونيكو، سبا، هذه أم الشهيد اليابانية الوحيدة، تقف عند نقطة التقاء موطنين، في اشتراكٍ مريبٍ وموجع للقلب بين بلدين. كانت تتحدث حتى آخر يوم من حياتها وتكتب وترجم وترسم من أجل تبين الظلم الذي حدث لهذين الموطنين ولم تكفّ عن النضال.

ذهب إليها حميد حسام، الكاتب الإيراني الكفؤ واستمع لذكرياتها من كتب سبع سنوات، وواكب تجاربها ليصنع سيرة ذاتية من قلبها المفعم بالحياة. كتاب «مهاجر سرزمين آفتاب» [مهاجرة من بلاد الشمس] الذي أصدرته دار «سوره مهر» هو عسارة حياة سبا بابايي. الاقتباسات التي قرأتها في هذه المقالة مأخوذة جميعها من الكتاب نفسه. أورد قائد الثورة الإسلامية الإمام الخامنئي في تقريره للكتاب المذكور ما يلي: «القصة المليئة بالأحداث والأمور الجذابة لهذه السيدة الشجاعة، التي كتبها حميد حسام بقلمه المعبر والبلغ، ممتعة جداً للقراءة والتعلّم. لقد زرتُ هذه السيدة الكريمة وزوجها الموقر منذ سنوات طويلة في منزلهما. إن ذكرى ذلك اللقاء خالدة في ذهني. في ذلك اليوم، لم أكن أعرف عظمة الشأن لهذين الزوجين اللذين يتمتعان بالإيمان والإخلاص والتسامح مثل ما عرفت اليوم عندما قرأت هذا الكتاب. كانت وحدها الجوهرة البرّاقة لشهيدهم العزيز هي التي تجذبني. أسأل الله أن تشمل الرحمة والبركة الإلهية المتوقّين والأحياء من هذه الأسرة.»

توقّيت المرحومة سبا بابايي والدة الشهيد محمد بابايي الجمعة 2022/1/7 بسبب أزمة في جهازها التنفسي في أحد مستشفيات طهران، ومزارها في القطعة 45 المخصصة لوالدي الشهداء.

\* نظرة على كتاب «مهاجر سرزمين آفتاب» [مهاجرة من بلاد الشمس]، سيرة حياة أم الشهيد اليابانية الوحيدة في إيران، السيدة كونيكيو يامامورا، تأليف:

حميد حسام. ➔

بالاستسلام. لذلك، شمرت عن أكماتها وجاءت إلى جانب النساء الإيرانيات الغيّورات لدعم الجبهات، وشاركت في الدفاع برسوماتها وملصقاتها وأنشطتها الداعمة في مسجد الحي من أجل مساندة المناضلين، حتى بملاءات منزلها البيضاء من أجل تضييد جروح المصابين.

غرست شغف النضال في طريق الحق والعدالة والدفاع عن الوطن والشعب في قلوب أبنائها. أراد محمد بابايي، ابن سبا الناشئ، أن يذهب إلى الجبهة مثل شقيقه سلمان. كان محمد ذكياً وذا دافع. كان لأخيه مختبر صغير على سطح المنزل حيث يدرس الكيمياء. كانت موهبة محمد التي يُضرب بها المثل تحمل له بشارة مستقبل علمي لامع، وكان من الممكن أن يصير عالماً إيرانياً عظيماً، لكنّ عدوان نظام صدام حرّمه هذه الفرصة. منذ سنوات كان والده أسد الله يقرأ آيات من القرآن في وصف المؤمنين الذين ضحوا بحياتهم للدفاع عن الحق والعدالة، وكان قد قرأ له عن إيتارهم، فصار الوقوف ضد الظلم والدفاع عن المظلومين والأبرياء هدفه. كان يريد أن يوظف علمه من أجل الدين.

بالنسبة إلى السيدة يامامورا إن إرسال ابنها العزيز إلى جبهات الحرب لم يكن صعباً وغير ممكن ربما، وقد يكون ذلك بسبب أنها قد سلكت مساراً مشابهاً في العبور عن التعلّقات [بالدنيا]. فقضت شعر ابنها بنفسها ودعت له وأرسلته إلى الجبهة لتفكيك الألغام التي زرعها البعثيون في إيران. خلال إحدى عمليات التخريب هذه، شقت رصاصة جمجمة الشاب وعرجت بروحه السامية إلى السماء.

عودوا إلى «جنة الزهراء» بطهران واقتربوا أكثر بخيالكم وتفجّروا على هذه المرأة الشرقية جيداً. لم تتوقف الحرب بعد. لم تتوقف لأنها في كل مرة تتذكر فيها مصابي القصفين الذريتين لهيروشيما وناكازاكي كانت ذكرى المصابين بالكيماوي في منطقة سردشت بإيران تتجلى أمام عينيها، فقد

# حق الكرامة الإلهية للمرأة من وجهة نظر الإمام الخامنئي



• مقال للسيد علي رضا مختار بور

◆ بيان خصائص ودور المرأة الدائم والمؤثر في المجتمع والتاريخ، بمناسبة إزاحة الستار عن تقرير سماحة الإمام الخامنئي لكتاب "مهاجرة من بلاد الشمس" وهو كتاب السيرة الذاتية للسيدة كونيكيو يامامورا والدة شهيد الدفاع المقدس الياباني. يُمكن تلخيص الشرح لهذا الدور في مدرسة الإسلام من وجهة نظر الإمام الخامنئي ضمن المحاور التالية:

## ◆ من الناحية الاقتصادية:

إنَّ حق التملك والاستقلال الاقتصادي للمرأة هو حق رسمي وقد تم تثبيته.

## ◆ من ناحية الدور العائلي

إضافة إلى حق اختيار الزوج، فإنَّ للمرأة دور أساسي ومحوري في إدارة العائلة وتربية الأبناء، بالإضافة إلى تمتعها بحقوق خاصة، فهي تعتبر شريكاً للزوج وليست تابعة له.

- 1 الإقرار الرسمي بحقها في اختيار الزوج
- 2 الدور المؤثر في إدارة العائلة
- 3 الدور الأهم في تربية الأبناء
- 4 الشراكة مع الزوج في العائلة ونفي التبعية له
- 5 المساواة في الحقوق والتعادل بين الرجل والمرأة

## ◆ القسم الثاني: بيان وظائف وواجبات المرأة من أجل دورها وشأنها الأصيل

ومن أجل تحقيق هذه المكانة وهذا الشأن وهذا الدور، فإنه إضافة إلى المسؤولين عن إدارة المجتمع وجميع المؤثرين في المسائل السياسية والاجتماعية والثقافية، تقع وظائف مهمة أيضاً على عاتق النساء، ومنها هذه العناوين:

- 1 الأنس بالقرآن وأثره في تربية الأبناء والمجتمع

## ◆ القسم الأول: وصف الخصائص

### ◆ من الناحية المعرفية والمعنوية

لا يقتصر الأمر على عدم وجود فرق بين الرجل والمرأة من ناحية اكتساب العلوم البشرية والمعارف الإلهية، بل إنَّ المرأة أيضاً ستأقفة للرجل في العديد من المجالات المعنوية. لقد أقرَّ الإسلام بكرامة المرأة الذاتية المتأصلة.

- 1 إمكانية تحقيق أعلى الدرجات والمراتب العلمية، الفقهية، الفلسفية
- 2 التطور والتقدم في الساحة المعنوية والتقرب من الله
- 3 تقدير الإسلام لكرامة وأصالة المرأة

### ◆ من الناحية السياسية-الاجتماعية:

إنَّ للنساء مسؤوليات في جميع المجالات السياسية والاجتماعية كما الرجل ويجري الاعتراف بحق البيعة للنساء بشكل رسمي.

- 1 تثبيت حق البيعة للنساء والاعتراف به بشكل رسمي في الحكومة الإسلامية
- 2 المساواة في جميع الساحات السياسية والاجتماعية
- 3 المساهمة والمشاركة في مسؤولية إدارة المجتمع الإسلامي وتقدمه



كانت قبل فاطمة عليها السلام؛ وقبل مريم الكبرى عليها السلام؛ هذا الأمر مرتبطٌ بذاك الزمان. امرأة فرعون، لم تكن نبياً ولا ابنة نبي ولا زوجة نبي ولم تكن من عائلة أي نبي من الأنبياء. إنّ التربية الروحية والنمو والترقي لامرأة ما، يوصلها لهذا المكان وهذه المنزلة.

(مقطع من كلمة الإمام الخامنئي في لقاء مع أعضاء المجلس الثقافي الاجتماعي للنساء، مجموعة من الطبيبات المتخصصات ومسؤولي مؤتمر الحجاب الإسلامي بمناسبة مولد السيدة الزهراء عليها السلام، 12\25\1991)

❖ "طالماً شمس خديجة الكبرى عليها السلام وفاطمة الزهراء عليها السلام وزينب الكبرى عليها السلام ساطعة، فإنّ المخططات القديمة والحديثة "ضد المرأة" لن تصل لأي نتيجة وهناك الآلاف من نساءنا الكبرليات اللواتي لم يحظمن أغلال القمع وحسب بل فضحن أيضاً القمع المتلبس بالحدائث وأرقن ماءه وأظهرن أنّ حق الكرامة الإلهية للمرأة، هو من أسمى وأرفع حقوق المرأة والذي لم يُعرف في عالم الحدائث واليوم أن أوانه ليصبح معروفاً" رسالة إلى مؤتمر "سبعة آلاف شهيدة من نساء الوطن"، 06\03\2013

## ❖ القسم الرابع: أبعاد وتجليات ثقافة الغرب في النظرة إلى المرأة وشأنها

مع الالتفات إلى القول المشهور "تُعرف الأشياء بأضدادها"، فإنّ تألق وعلو نظرة الإسلام للمرأة سيصبح أكثر وضوحاً حيث أنّ نظرة الغرب على الرغم من الدعايات الكثيرة الواضحة إلا أنها تظهر الانحطاط الفكري والأخلاقي والحقوقي للنظرة المادية للمرأة. يشير الإمام الخامنئي في العناوين العشرة التالية إلى نظرة الغرب للمرأة وحقوقها وشأنها:

- 1 اعتبار المرأة كائناتاً من الدرجة الثانية
- 2 الهوية التبعيّة للمرأة داخل العائلة
- 3 استغلال المرأة في الأمور الماديّة
- 4 استخدام النساء لترويج النمط الغربي في الموضة والتزيّن والاستهلاك
- 5 اعتبار أنّ الحرية الجنسية ركن من أركان الحضارة

3 ضرورة إعادة كتابة وسرد ومراجعة وجهة نظر الإسلام حول قيمة المرأة وكرامتها.

4 الترويج للحاجة إلى الارتقاء الروحي والأخلاقي للمرأة - تطوير الذات المعنويّة

5 تعديل القوانين على أساس حقوق المرأة والرجل

6 تأمين الدعم القانوني والضمانات القانونية والتنفيذية من أجل تحقيق رأي الإسلام بخصوص العائلة.

7 نمذجة العناصر المعرفية والأخلاقية والمعنوية والسياسية - الاجتماعية في وجود السيدة الزهراء عليها السلام في سبيل إصلاح الأضرار الموجودة.

8 تهذيب وإصلاح أخلاق الرجال من أجل منع الظلم في العائلة.

9 الاستفادة العقلانية والحكيمة من تجارب الآخرين ورفض التقليد الجاهل.

10 كسب العلم والتخصص في المجالات المختلفة وتحصيل الوعي واكتساب المعلومات والمعارف.

## ❖ القسم الثالث: تقديم ستة نماذج اختارتها مدرسة الإسلام

في نهاية هذا القسم، سيكون الاهتمام بالقرآن الكريم والمعارف الإسلامية في تقديم نماذج للمجتمع الإسلامي بشكل عام وللنساء بشكل خاص.

في مجموعة خطابات سماحته تمّ تقديم ستة نماذج بارزة للمرأة؛ أي السيدة خديجة عليها السلام، السيدة فاطمة عليها السلام، السيدة زينب عليها السلام، السيدة سكينة عليها السلام ونموذجين من القرآن هما السيدة مريم عليها السلام والسيدة آسية عليها السلام.

❖ "لاحظوا، عندما يقزّر الله تعالى أن يضرب مثلاً للمؤمنين في القرآن طوال تاريخ النبوة كان يقول: "وضرب الله مثلاً للذين آمنوا أمراء فرعون". في زمن النبي موسى (ع)، كان يوجد كل هؤلاء المؤمنين، كل هؤلاء الذين سعوا في طريق الإيمان وقدموا التضحيات."

لكنه ذكر اسم هذا المثال. هذا ناتج عن ماذا؟ هل يتحيز الله تعالى للمرأة؛ أم لا، أم القضية مختلفة هنا؟ القضية هي أنّ المرأة في ذروة حركتها المعنوية والروحية قد وصلت إلى مكان يمكن أن يُضرب المثل بها فقط لا بأحد آخر. لقد

لديها تجربة في مجال الصحوة الإسلامية وهمها الوحيد إصدار الثورة الإسلامية وانتشار ثقافة التشيع الأصيلة وتعتبر الجهاد الثقافي الطريق الوحيد للصحوة الإسلامية. إن سيرة حياة المرحومة كونيكو يامامورا التي تخطت الثمانية عقود المحفوفة بالتحديات والعقبات، وحضورها في مشاهد وساحات المعرفة والجهاد والإنسانية والمطالبة بالحق وحملها هواجس ترويج الثقافة النورانية لمدرسة الإسلام وتعاليم القرآن الكريم ومن جملتها افتخارها بشهادة ولدها في جبهة الحق ضد الباطل، أوصلت أم الشهيد هذه إلى مكانة جعلت الإمام الخامنئي يعتبر الإشارة لأبعاد الحياة الجهادية لهذه السيدة وعائلتها جليلة القدر، بمثابة منح ماء الوجه لعائلة الإسلام. سلام الله ورحمته وصلواته عليها وعلى زوجها ونجلها الشهيد وعائلتها الكريمة ❖

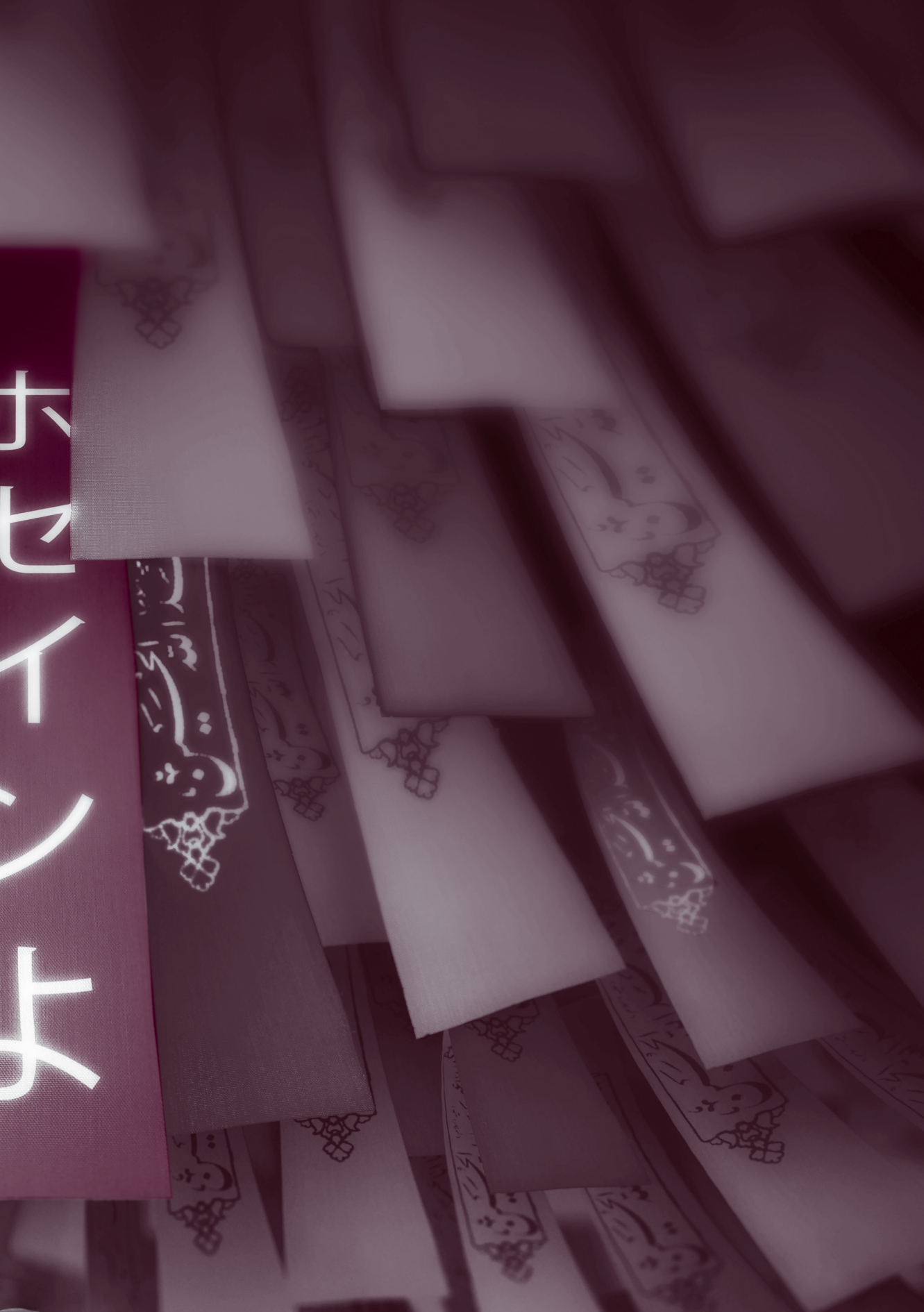


- وظلم المرأة من خلال هذا الأمر
- 6 النظر للمرأة على أنها سلعة
  - 7 العنف ضد النساء من الناحية الجسدية والروحية
  - 8 تجارة النساء وتهريبهن
  - 9 إهانة النساء
  - 10 عجز الشعارات الغربية عن تحقيق حرية واحترام حقوق المرأة

## ❖ القسم الخامس: واجبات المرأة الجادة في التعامل مع الثقافة الغربية

- حدّد الإمام الخامنئي نظراً إلى المحاور العشرة أعلاه، عشرة واجبات للمرأة المسلمة والثورية ويتوقّع سماحته منهنّ العمل بجد ونشاط في هذه الموضوعات.
- 1 المسؤولية المهمة وذات الأولوية للنساء في التعرّف على الشأن الإسلامي للمرأة والدفاع عنه.
  - 2 عدم الاستسلام أمام إغراء الثقافة الغربية في موضوع التطلّع للمرأة كسلعة.
  - 3 نقل وإفهام الرسالة العملية للنساء الإيرانيات إلى المجتمع النسائي في أنحاء العالم خصوصاً فيما يتعلق بنقص التعليم بما يتوافق مع المعايير الأخلاقية.
  - 4 إزالة المعتقدات الخاطئة للثقافة الغربية في موضوع الحجاب والموضة والاستهلاكية.
  - 5 اتخاذ موقف ناشط في موضوع المرأة، حقوق الإنسان والحرية وعدم الارتباك.
  - 6 ضرورة جعل الغرب يواجه التحديات بشأن حقوق المرأة وحفظ كرامتها.
  - 7 الوقوف الجاد في مقابل منطق الغرب القذر في إهانة المرأة.
  - 8 امتلاك الروحيّة الهجومية في وجه المستبدين الدوليين في موضوعات مختلفة من بينها الحجاب.
  - 9 مطالبة الغرب في موضوع المرأة
  - 10 الفهم الكامل والدقيق لنظرة الإسلام تجاه موضوع المرأة وتصحيح نظرة الثقافة الغربية الباطلة في هذا الخصوص.
- يتوصّل كلّ من يقرأ هذه الرسالة لهذا الاعتقاد بأنّ من كتب هذا النص هو حتماً إحدى الشخصيات الثقافية التي

女子の未来





# ***Immigrant from the Land of the Sun***

The memoirs of Koniko

Yamamura (Saba Babaei)

the only Japanese mother whose

son was martyred in Iran





fight in the war like his brother, Salman. Mohammad was very bright and full of motivation. His brother had a small laboratory on the roof of their house, where he studied Chemistry. Mohammad's exemplary talent, promised him a bright future in the sciences. However, the Iraqi Baath regime's invasion took this opportunity away from him.

For years, his father, Asadollah, had read the verses of the Qur'an to him, describing the believers who sacrificed their lives to defend the truth and justice. Standing up to oppression and defending those who were oppressed and the innocent were Mohammad's aspirations. He wanted to use his education in the path of religion.

Without doubt, sending one's son to the war fronts is among the most difficult things for a mother and definitely that had been the case for Mrs. Saba Babaei. However, one could perhaps imagine that due to Mrs. Babaei's successfully proceeding on the path of getting beyond the many things she loved, such difficult and impossible task before her had already turned possible. So she gave her son a haircut herself, she prayed for him and she sent him off to the war to deactivate the landmines that the Ba'athists had planted in Iran like cowards. It was during one of these operations that a bullet struck his young skull and took his heroic spirit to the heavens.

Let's come back to Tehran's Behesht-e Zahra Cemetery. Use your imagination to come closer. Watch this woman from Japan carefully. She didn't stop moving after the war. She didn't stop, because whenever she remembered the victims of the atomic bombings in Hiroshima and Nagasaki, she'd see those who were left injured by the chemical bombings in the city of Sardasht in Iran. Innocent Iranian men and wom-

en were injured by the chemical bombs Iraqi Baath regime used. Koniko, or Saba, the only Japanese mother whose son was martyred in Iran, stood at the meeting point of two lands, a common but bitter point shared by the two countries. Until the last day of her life, she spoke, wrote, translated, and drew pictures to explain the injustices that were imposed upon these two countries. She never stopped fighting. The late Saba Babaei, mother of martyr Mohammad Babaei, died in a hospital in Tehran on Friday, July 1, 2022, due to respiratory failure. Her grave is located in section 45 of the Behesht-e Zahra Cemetery, a place that's reserved for the parents of martyrs.

Hamid Hessam, a distinguished Iranian author, went to her. For seven years, he listened closely to her memories and followed her memories every step of the way until he was able to write a biography about her life. The book *Immigrant from the Land of the Sun*, published by Soor-e Mehr, is an excerpt from Saba Babaei's life. The quotations referred to in this article were all taken from this book. Ayatollah Khamenei, the Leader of the Islamic Revolution, in praising this book has stated, "It was truly interesting to read and learn from the adventurous, enthralling story of this brave woman, which was written with Hamid Hessam's fluent, articulate style. I had visited this esteemed woman and her honorable husband many years ago in their home. My memory of that visit will remain with me forever. I did not know the greatness of this husband and wife who were filled with faith, truthfulness and generosity at that time as I do now after reading this book. It was only their dear martyr who was like a brilliant jewel that had attracted me. May God send His mercy and blessings upon the deceased and those who are still with us from this family." ❀

But the way Mr. Babaei explained it to me was that, ‘Bowling and prostrating before the Creator of the universe is a way of showing gratitude for the blessings the Creator has bestowed upon us in all affairs. All human beings have been created [by God], and it is not right to bow to people who have not bestowed these blessings on us and who are themselves God’s creatures.’” This is what caused the young Koniko to start moving on a new spiritual path. In the Islamic literature, such movement is called hijrah, which literally means migration and movement.

Koniko and her small family left a country that worshipped Buddha in its Shinto temple and moved to Iran. She learned how to pray, how to understand God’s words in His book, the Qur’an, and how to apply these words to her life. Koniko became familiar with these concepts at an important, breathtaking time in Iran. It was the time of Imam Khomeini’s uprising against the existing monarchy. He was backed by the people who were tired of the torture, poverty, discrimination, murders, corruption and oppression of the Shah’s family. They wanted an Islamic government that was with the people and was based on justice, morality and humanity.

From 1964 to 1979, Koniko’s small family worked alongside Imam Khomeini’s popular movement. They fought, shouted slogans and stood by the rest of the Iranian population until their dream of achieving an Islamic Revolution in Iran turned into reality. This is how she used to talk with her family about the ups and downs that she had experienced, “For my husband and children, I made comparisons between the political situation in Japan after the bombing of Hiroshima and Nagasaki with the situation in Iran. I told them that the American advisors are watching over the Shah’s army today and ordering them around in the same

way that they’ve been ordering our people around since World War II.” These experiences and sympathies among the people finally resulted in the joyous victory of the Revolution. This is how Koniko describes this joy, “I was not Iranian. I had come from the Far East, from the Land of the Shining Sun. However, it was here that I regained the pride that had been broken in Hiroshima and Nagasaki, thousands of kilometers away from my homeland.” Koniko Yamamura had an Iranian identity in Iran now, Saba Babaei.

Saba met with Imam Khomeini alongside the rest of the people. This is what she says about that meeting, “Our race was such that, unlike Iranians, we didn’t get emotional when narrating something. But that day, I had tears in my eyes as I told my husband about Imam Khomeini. I said I wanted to be one of the guards who stood in front of the Imam, so that if the Savakis started to shoot, their bullets would hit me!” The Iranian people were still celebrating the victory of their Revolution – their great dream – when a bigger enemy arrived. The Iraqi Baath regime, led by Saddam Hussein, attacked Iran with the direct support of the United States. Once again, Saba saw the American bombs in the sky above her head. This time though, she remembered her previous experience and knew that surrendering would not solve anything. So, she decided to take action. Along with other courageous Iranian women, she supported the fronts. She participated in defending the country with her drawings and posters and by joining the activities in the local mosque to help the soldiers. She even gave the white bedsheets in her home for bandaging the wounds of the injured.

So she instilled a passion to fight on the path for justice, the truth and defending their country and nation. Saba’s teenage son, Mohammad Babaei, wanted to go

first take a trip to Ashiya, to the fertile land and lush green mountains that watched Koniko's childhood. Koniko Yamamura was born on January 10, 1939. That is the exact year that marked the beginning of World War II. Like all the other people of her country, her life was tied to this war. During her childhood, she had learnt that she needed to pull her fabric-woven hat tightly over her head whenever she heard the sound of American missiles. As she described, "It was a hat that was made of fabric, and inside it had a cotton lining, so that in the event of an explosion, it would prevent stones, pieces of wood and other objects from striking her head and face." However, this hat was no match for the 325 B9 bombers of the US Army, which razed Tokyo to the ground. When "Little Boy" and "Fat Man" – the two US atomic bombs – dropped on Hiroshima and Nagasaki, not even a steel helmet was able to withstand the atomic explosion that had the power of thousands of tons of TNT. It seemed as though the girl from the Land of the Sun, sadly saw the sun twice in her country's sky on the day of the American attack using atomic bombs. The time then came to watch the US soldiers walking on Japanese soil, sweeping the ashes of those who had been killed by the explosions, and suggesting prostitution to Japanese girls.

When we view the story from here, we see that our little Japanese girl's, Koniko's, existence was filled with hatred toward war. So what happened that caused her to become a supporting force behind a different battle years later? What is it that caused her to allow her sons to fight in the front lines of another war?

Asadollah Babaei was a young, religious, Iranian businessman whom God placed in 21-year-old Koniko's path. The first time Koniko saw Mr. Babaei, he was standing in prayer, performing salat. What Mrs. Koniko



Yamamura herself said in describing this was that an attraction like love at first sight was created in her heart at that moment. But there was something else too in what she saw that absorbed young Koniko's mind and heart. That which absorbed her thinking was the Muslim prayer. Bowing to a person, people and things was something common in the Japanese, Shinto culture. But that which had strongly grasped the attention of young Koniko's heart and mind was that there was no person or object in front of this Muslim man, Mr. Babaei. Mrs. Yamamura spoke about this subject later, "I remember I asked Mr. Babaei about the philosophy of salat or Islamic daily prayer one day. In answering my question, he spoke about talking to God and how we can communicate with the Creator of the universe. This is what he said, 'Prayer means God's creature talking with the one and only Creator.' For me who believed in many gods according to the Shintoism, this was something new. When we wanted to respect someone, we would bow to them.



## From the Land of the Rising Sun: A look at the life of Saba Babaei (Koniko Yamamura)

Imagine Tehran's Behesht-e Zahra Cemetery. It is a vast plain with many trees in every corner that are casting their shadows on the graves. There's a section in this cemetery that is different from the rest of it. Therein lies the graves of those who did not wait for death to greet them. Rather, they chose to meet death. They took their lives in the palm of their hand and sacrificed it for a great cause. This is the section of the cemetery that concerns us. Next to one of those black and white stones in this section, you see a woman whose face doesn't look Iranian even from a distance. When you move closer, you can see her almond eyes and East Asian facial features. If you look

at the gravestone she is sitting next to and weeping over, not only will you realize what her name is, but you will also understand why she is sitting there. She is Koniko Yamamura, the mother of the only Japanese martyr in Iran. She's sitting there to pray and recite verses from the Qur'an for someone who is from her own flesh and blood, for her 19-year-old son, Martyr Mohammad Babaei.

This woman, just like many people around the world, was living in a country far away, very far away from Iran's borders. She didn't know how to speak Farsi, nor did she know anything about Islam. She never imagined in her wildest dreams that one day she'd be setting foot in a country where the customs, religion, and clothing of its people were completely different from that of her country. However, a fate full of ups and downs was awaiting her. Her fate was not like one of the songs that Japanese mothers sing to their daughters under the shade of cherry blossoms. Nor was it like the lullabies that Iranian mothers sing to their children before they go to sleep. Perhaps it was a combination of the two.

Koniko Yamamura has described her fate as follows, "I loved my name, my family, my homeland, and even my Japanese birth certificate, which had an 'x' stamped on its last page one day. This was a sign that symbolized death or leaving your homeland. Little did I know that destiny would take me away from the city of Ashiya, which was in one of the districts of Kobe, in Japan's Hyogo Province, to an unknown land, where I would find a new name and identity. And I would end up with another identification certificate."

In this article, we plan to take a look at this story about the Orient. In order to broaden our perspective so that we can see both Koniko Yamamura and Saba Babaei (whom we will meet a little later), we must





with these beliefs. One of the national beliefs of Japanese people is the principle of harakiri. If you watch Japanese movies, you surely know that harakiri has been very common among traditional Japanese people and is an indispensable part of the Samurai lifestyle. In fact, harakiri, which is a ritual suicide, has been used at times when a Japanese person's honor and dignity have been in danger. That is to say, when words and swords couldn't correct something, they would take recourse in harakiri. Contrary to this custom, Islam forbids this evil and considers suicide to be a great sin with severe consequences.

In this book, Koniko narrates that during World War II the Americans openly disarmed the Japanese using chemical bombings. Japanese men were forced to either become soldiers for the US or to leave the country. In this situation, the men who could not stand the silence of being in captivity and who had no other place to live would resort to harakiri and tear open their stomachs in a traditional rite. As you know, Islam and even the Iranian culture do not like us to take such a way out when we are faced with problems and to choose suicide to release ourselves.

It is this national-religious background and her strong spirit that gave her strength after she converted to Islam. Koniko, who chose the name Saba (like the Queen of Saba), encountered a new, powerful culture in Iran after her marriage. She saw the struggles of the Iranian people against the Shah and the Pahlavi regime, and she unconsciously made a comparison between the two countries. She saw that in addition to the men of the society who used their chests as shields against the enemy to defend their families' honor, women and children also stepped into the field with everything they had. She found the answer to her childhood questions

when she, Saba Babaei, sent her third child to the battlefield and became the only Japanese mother of a martyr. This is where the influence of culture and religion could be seen.

Consider if there had been no Japan. And suppose various occurrences had not taken place, such as World War II and the atomic bombing. This fighting spirit would not have taken shape in this woman. Her fate would not have taken her to Iran, next to Imam Khomeini's Revolution, and she wouldn't have reached such a revolutionary, intellectual maturity. If the hand of fate had not taken her hand and brought her to a place where the result of her patience and trust could be seen in her upbringing of a martyr miles away from her homeland, she wouldn't have achieved the status that she reached to in this world and in the hereafter. And she wouldn't have become the only Japanese mother of a martyr. How many people find this opportunity to record such actions in their record of deeds? Is it other than this that the blood of a martyr suffices to bring a generation, and even generations, to a good ending? As stated by Prophet Muhammad (pbuh), the Prophet of kindness, "No drop of anything is more beloved in the view of Allah than the drop of blood which has been spilled in the way of Allah."

The book *Immigrant from the Land of the Sun* gives correct, useful information to the reader. Koniko Yamamura's biography is not a lesson on how to live. It is a good ending to the coming together of different behaviors and norms from two different cultures. Hamid Hesam, the author, has been able to depict these differences by designing a social backdrop for this book. This book had been published by Soor-e mehr. ❖

# What Was to Happen, Happened

A review of the book *Immigrant from the Land of the Sun* by

Zeinab Azad

For many of us, Japan is just a name on the map. But for Koniko Yamamura, it was her birthplace and homeland. In her amazing life, she was a woman who found love in the eyes of a Muslim Iranian, and everything changed for her.

This was Mr. Babaei's destiny to go and take the hands of a Japanese girl who had tolerated many hardships and bring her to Iran so that she could become a unique example, the mother of a martyr. This is what you read in *Immigrant from the Land of the Sun*.

Koniko Yamamura, who was from a family with strong Buddhist ties, suddenly turned to Shi'a Islam. Naturally, this brought her family's objections. No matter what religion or faith you have, when you change from one religion and turn to another, you will face objections. I, too, have read narratives of this kind and have heard a lot about the difficulties of changing one's religion and being rejected by one's family. But what is tangibly different in *Immigrant from the Land of the Sun* is Mrs. Yamamura's total submission to her new religion and her step-by-step progress in religious teachings. Being obliged to do something can make doing it easy or hard. Of course, this depends on many factors. But in this case, Mr. Babaei imposed no obligations on her. He explained and taught various worship acts in the right place and at the right time. Many examples, however, can be found throughout history in which inattention to these simple issues has led newly con-

verted Muslims to join deviant sects or even apostasy. We need to know there is no compulsion in Islam and nothing can be achieved by force. What Saadi said can be seen here, that "the wayfarer should move slowly and steadily." This alone is enough to achieve the goals of Islam. Koniko, who was a newly converted Muslim, learned the Islamic practices and details of the religion slowly and steadily and performed each of them correctly.

The book *Immigrant from the Land of the Sun* is divided into two parts, Japan and Iran. Each of these requires its own discussion. The part about Japan is dedicated to describing Koniko Yamamura's childhood, adolescence, and youthhood. Perhaps this common sentence can be used here, "She was born into a religious family." This is absolutely true. Her family was a devout Japanese family. In one part of the book, she states, "My grandmother, Matsu, was a devout Buddhist who lived with her first-born son, my father. She was an eighty-year-old elderly woman whom I loved. She loved me very much too and did her best to keep me involved in all actions related to religion and morality according to the teachings of Buddha." This is the method of training used by Japanese people with a belief in Buddha.

Koniko's adolescence and youthhood, which coincided with the Second World War, were spent in accordance



culture, which is trying to turn women into instruments.

3. Women must convey and make understood the practical message of Iranian women to the women of the world regarding the need for women to continue their education while observing moral standards.
4. Women must answer the false beliefs propagated by Western culture with regards to hijab, fashion, and consumerism
5. Women must take an active stance in pursuing the issues of women, human rights, freedom, and not be passive.
6. Women must challenge the West with regards to women's rights and protecting women's dignity.
7. Women must vigorously stand up to the exploitive logic of the West that is used to humiliate women.
8. Women must take an assertive stance in confronting international aggressors concerning various issues, including hijab.
9. Women should demand answers from the West regarding what they have done on women's issues.
10. Women need to have a complete, accurate understanding of Islam's viewpoint on the issue of women, and they need to correct the false opinions coming from Western culture in this area.

Mrs. Koniko Yamamura wrote a letter addressing the Leader of the Islamic Revolution in August 2013. In this letter, she said she was a drop in the deep and rising sea of the Islamic Movement. She spoke of her efforts in the cultural struggle, her giving her son, Muhammad, who was martyred to join the caravan of martyrs in the Holy Defense, the honor she had to participate in university student field trips, the veterans' caravan of those affected by chemical weapons, the Rahian-e noor trips (to

visit the areas where the Holy Defense was fought and many young people were martyred), and to be a part of the AhlulBayt World Assembly (ABWA). Her goal in all of these struggles was to prove herself to be a servant working for the movement of Imam Khomeini (ra). She then expressed her views, plans, and hopes for starting the waves of an intellectual awakening in the world that will continue to the easternmost edges of the world.

Every reader who reads this letter will come to believe that this was written by one of the experienced, cultural figures who worked in the field of the Islamic Awakening, that her only concern was the spread of the Islamic Revolution and the genuine Shi'a culture, and that she saw the only way for the Islamic awakening to take place was through cultural struggle on the path of God.

A look at the ups and downs in the life of the late Koniko Yamamura reveals her presence in many spheres of Islamic understanding and her struggle for humanitarian reasons, seeking the right, and with a concern for promoting and spreading the luminous culture of the school of Islam and the teachings of the Holy Qur'an during her life of more than eight decades. One of her honors includes the martyrdom of her beloved son while he was serving at the fronts in the fight of truth against falsehood. These honors take this martyr's mother to such a high level that Imam Khamenei said that showing the various dimensions of the life of this kind-hearted woman, which was filled with struggle on the path of God, and the life of her venerable family brings honor to Islamic families.

May God's peace, blessings, and mercy be upon her, her husband, and her martyred son. ❀

wife of a prophet, and not from the family of a prophet. This woman's spiritual upbringing and growth raised her to this high level." (Taken from the Leader's statements in meeting with members of the Women's Cultural and Social Council, a gathering of female physicians and the officials of the Islamic Hijab Congress on the occasion of the birth of Lady Zahra (pbuh) [Dec. 25, 1991]).

As long as there are the bright, shining lights of Lady Khadijah Kubra (pbuh), Lady Fatimah Zahra (pbuh), and Lady Zeinab Kubra (pbuh), neither the old nor the new "anti-woman" plans will succeed. Thousands of our women whose role models are the women who were present in Karbala have not only destroyed the black lines of obvious oppression, but they have also brought disgrace and dishonor upon modern day oppression of women. They have shown that a woman's divine right to dignity is one of the highest rights of a woman. But this right has never been recognized in the so-called modern world. Today is the time to recognize it. (The Leaders message to the Congress to Commemorate 7,000 Women Martyrs of the Country [Mar. 6, 2013])

## Section Four:

### ◆ Dimensions and manifestations of Western culture in how they look at women and women's dignity

It is well-known that we can understand things by looking at their opposites. Similarly, the brilliance and excellence of Islam's viewpoint concerning women can be understood better when the West's viewpoint, which despite abundant, ostensible propaganda shows the intellectual, moral and legal decline of the materialistic viewpoint of women, is also brought into

consideration. Imam Khamenei has spoken about the West's viewpoint of women, their rights, and their status in the following ten areas.

1. In the Western worldview, women are second-class human beings in the West.
2. In the Western worldview, women are treated like subordinates in the family.
3. In the Western worldview, women are used for material benefits.
4. In the Western worldview, women are used to promote the Western lifestyle in fashion, makeup and consumerism.
5. In the Western worldview, sexual freedom is believed to be a pillar of the civilization and women are oppressed in this way.
6. In the Western worldview, women are looked at as instruments.
7. In the Western worldview, women are abused physically and mentally.
8. In the Western worldview, the trade and trafficking of women is common and justified.
9. In the Western worldview, women are humiliated.
10. In the West, slogans are ineffective in establishing freedom for women and respect for women's rights.

## Section Five:

### ◆ Women's extremely important duties in confronting Western culture

The Leader of the Islamic Revolution has listed ten duties for revolutionary Muslim women in response to the ten areas discussed above. He expects women to be active in the following areas.

1. Women's important, primary duty is to understand a woman's status in Islam and defend it.
2. Women must not submit to the lures of Western





family.

3. Women play the most important role in raising children.
4. A woman is her husband's partner and not his subordinate.
5. Men and women have equal rights, and there is a balance between them.

## Section Two:

### Women's duties and responsibilities considering their pure role and dignity

On the other hand, in order for women to come to such a position, dignity and role, women also have important duties in addition to the administrators who oversee the community's affairs and all those who play an influential role in political, social and cultural issues. The most important of duties of women are as follows.

1. Becoming well acquainted with the Qur'an and the effects it has on training children and society.
2. Women need to rewrite, retell and revise the way Islam's opinion is presented with regard to the value and dignity of women.
3. Clarifying the need to promote women's spiritual and moral development and their spiritual self-improvement.
4. Lady Fatimah Zahra (pbuh) should be a role model in Islamic understanding, morals, spirituality and political-social matters to remove the damages that have been done.
5. Other people's experiences should be made use of in a wise, rational manner. An ignorant imitation of others must be avoided.
6. Women should acquire science and expertise

in various fields, and knowledge, information, and understanding must be gained.

## Section Three:

### Introducing six role models in Islam

The last part of this section involves paying attention to the Holy Qur'an and the Islamic teachings in introducing role models for the Islamic society in general and for women in particular.

What can be understood from the collection of the Leader's statements is that six eminent role models for women have been introduced. These women are Lady Khadijah (pbuh), Lady Fatimah Zahra (pbuh), Lady Zeinab (pbuh), Lady Sakinah (pbuh), and two examples that have been mentioned in the Qur'an, Lady Maryam (pbuh) and Lady Asiyah (pbuh).

You can see that when the Almighty God wants to set an example for the believers from the Qur'an from throughout the history of prophethood, it is written, "And Allah sets forth an example to those who believe the wife of Pharaoh" (Qur'an 66:11). There were many believers during Prophet Moses' (pbuh) time. Many people struggled and made sacrifices for their faith. But God brings the name of this example. What is the reason for this? Does the Almighty God want to show partiality to women? Or no, is there something else involved? The point is that this woman had reached a place at the peak of spiritual movement such that only she can be cited as an example and no one else. Of course, this was before Lady Fatimah Zahra (pbuh) and before Lady Maryam (pbuh).

This was at that time. Pharaoh's wife was not a prophet, not the daughter of a prophet, not the

# Women's Divine Right to Dignity

## According to Imam Khamenei's Viewpoint



◆ The following is a description of the characteristics and lasting, influential role women play in society and history. This is being published on the occasion of the release of Imam Khamenei's endorsement of the book *Immigrant from the Land of the Sun*, the biography of Mrs. Koniko Yamamura, the Japanese mother of a son who was martyred while fighting in the Holy Defense against the war imposed by the Iraqi Baath regime, led by Saddam Hussein. From Imam Khamenei's viewpoint, women's role in the Islamic worldview can be summarized in the following several areas.

### Section One:

#### Description of characteristics

##### ◆ From the viewpoint of religious understanding and spirituality

Not only is there no difference between men and women in learning the human sciences and gaining divine knowledge, but in addition, women are also pioneers in many spiritual fields. Islam speaks of women possessing an inherent dignity.

1. Women can reach the highest degree and level in science, jurisprudence, and philosophy.
2. Women can advance in the areas of spirituality and getting closer to God, and they can be pioneers in human being's spiritual movement toward improvement.
3. Islam values a woman's dignity and her being a woman.

##### ◆ From a political-social viewpoint

Women, like men, have responsibilities in all political and social fields, and women too have the right to

pledge allegiance.

1. In the Islamic government, women's right to pledge allegiance has been established and formalized.
2. There is equality in all political and social fields.
3. Women are also responsible for managing the Islamic community and helping it to advance.

##### ◆ From an economic viewpoint

Women's right to ownership and economic independence are clear, established rights in Islam

##### ◆ In terms of women's role in the family

In addition to a woman having the right to choose whom she wishes to marry, a woman plays a main, central role in managing the family and raising children. While a woman enjoys special rights in the family, she is also considered to be a partner and companion to her husband in life. She is not his subordinate.

1. A woman's right to choose her husband has been established and formalized.
2. Women play an effective role in managing the

## بسم الله الرحمن الرحيم

- سرگذشت مهاجرات و بر جاذبه‌های این بانو در حلاله، کربا  
 تم رسد و شیرای حمید هم نظرش یافته است، جدا خوردنی  
 و آن وقت است. من این بانوی گری و همسر بزرگوار او را  
 سالها پیش در خانه‌اش در زیارت کریم. خاطره‌ی آن دیده  
 در زمین من ماندگار است. آن روز جلاله قدر این زنی و او هم  
 با ایمان و با صداقت و بالذات را امر امروز که ای کتاب  
 را خوانم، نمی‌توانم به تنهایی توهم در غشای سینه‌هایم  
 چون که مرا جذب می‌کند. رحمت و برکت الهی در حال  
 رفتن و ماندن این خنوار باد لیدیت اجابا  
 - سافت نسیم بر این زندگی خانم بابا  
 حرکت هم در توری دلچسب معرفت و آبرو شده  
 به خنوارهای سدی و مرز مسلمان است، و نباید  
 از آن غفلت کرد. ه



The endorsement written by the Leader of the Islamic Revolution, Ayatollah Khamenei, on the book *Immigrant from the Land of the Sun* (Mohajer Sarzamin Aftab)

The memoirs of Koniko Yamamura (Saba Babaei), the only Japanese mother whose son was martyred in Iran.

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

It was truly interesting to read and learn from the adventurous, enthralling story of this brave woman, which was written with Hamid Hessam's fluent, articulate style. I had visited this esteemed woman and her honorable husband many years ago in their home. My memory of that visit will remain with me forever. I did not know the greatness of this husband and wife who were filled with faith, truthfulness and generosity at that time as I do now after reading this book. It was only their dear martyr who was like a brilliant jewel that had attracted me. May God send His mercy and blessings upon the deceased and those who are still with us from this family.  
May 2022

It would be very significant and influential to make a movie based on Mrs. Babaei's life in order to introduce and honor Islamic families and Muslim men. Making such a movie should not be neglected.



山村邦子



حمید حسام  
مسعود امیرخانی

چاپ پانزدهم



مخاطرات کونیکو یامامورا (سببا یابایی)  
یگانه مادر شهید زلینی در ایران



مقره خانه نشر آلاء حضرت آیت الله العظمی مازنی رنده دلی



To buy the book

*Immigrant from the Land of the Sun*